پاچه‌گیری سیاسی
در فضای مجازی

در نقد دشمن‌سازی
و در دفاع از انسجام ملی



دکتر پیمان بخشایش
MD, PhD, MBA

پاچه‌گیری سیاسی در فضای مجازی

در نقد دشمن‌سازی و در دفاع از انسجام ملی

دکتر پیمان بخشایش

MD, PhD, MBA

نسخهٔ مصور فارسی

۳ نوامبر ۲۰۲۶ | آبان ۱۴۰۵

از خودانتقادی تا انسجام ملی

نقدی فلسفی، روان‌شناختی، اقتصادی و سیاسی بر دشمن‌سازی در میان مخالفان جمهوری اسلامی

پیشگفتار شخصی • دوازده فصل • نتیجه‌گیری • منشور کاربردی • منابع

این اثر دیدگاه شخصی نویسنده است. تصویرها و کارتون‌ها تمثیلی‌اند.

فهرست مطالب

سخنی با خواننده | ۴

پیشگفتار | راهی که پیموده‌ام و گذشته‌ای که پنهان نمی‌کنم | ۵

فصل اول | پاچه‌گیری چگونه جای سیاست را می‌گیرد | ۱۰

فصل دوم | خودانتقادی بدون پرونده‌شویی | ۱۳

فصل سوم | فلسفهٔ خلوص و رؤیای پروندهٔ سفید | ۱۵

فصل چهارم | روان‌شناسیِ زخمی که به حمله تبدیل می‌شود | ۱۸

فصل پنجم | اقتصاد سیاسیِ غنیمت پیش از پیروزی | ۲۱

فصل ششم | بازارِ توجه و سودآوریِ خشم | ۲۴

فصل هفتم | پادشاهی مشروطه و آزمونِ آزادیِ مخالف | ۲۷

فصل هشتم | اسرائیل و تغییرِ افقِ راهبردی | ۳۰

فصل نهم | مخالفِ پادشاهی دشمنِ ایران نیست | ۳۳

فصل دهم | سینیوریسم سیاسی و مسئولیتِ آلترناتیو | ۳۶

فصل یازدهم | از همگراییِ شعاری تا انسجامِ سیاسی | ۳۹

فصل دوازدهم | کم‌کردنِ آسیبِ اختلاف بدونِ دشمن‌سازی | ۴۲

نتیجه‌گیری | ایران را از حاشیه پس بگیریم | ۴۶

پیوست کاربردی | منشورِ کوتاهِ خروج از پاچه‌گیری | ۴۸

واژه‌نامهٔ کتاب | ۵۱

منابع و یادداشت‌ها | ۵۲

سخنی با خواننده

این کتاب را از موضع یک پادشاهی‌خواه و حامی شاهزاده رضا پهلوی می‌نویسم؛ با گذشته‌ای که پنهانش نمی‌کنم و با مسئولیتی که نمی‌توانم به گردن دیگران بیندازم. موضوع آن، رفتاری است که مبارزه برای آزادی ایران را به مسابقهٔ فرسودنِ دیگر مخالفان جمهوری اسلامی تبدیل می‌کند. نام گزندهٔ این رفتار را «پاچه‌گیری سیاسی» گذاشته‌ام. مقصودم همان تصویر آشنای سگی است که پاچهٔ کسی را می‌گیرد و رها نمی‌کند: کنشی که حرکت را متوقف می‌کند و تمام توجه را به کشمکشی کوچک می‌کشاند. این استعاره برای نقد رفتار است؛ انسان‌ها را به حیوان تقلیل نمی‌دهد و مجوز تحقیرِ ارزش انسانی آنان نیست.

پرسش کتاب ساده است: چگونه ممکن است کسانی که آزادی ایران را می‌خواهند، روزانه بیشتر از آنکه به ساختن امکان آزادی کمک کنند، امکان همکاری با یکدیگر را از بین ببرند؟ پاسخ را تنها در بدخلقی اشخاص نمی‌جویم. پای هویت، ترس، حیثیت، منفعت، ساختار رسانه و تصور ما از قدرت نیز در میان است. از همین رو، بحث از خاطرهٔ شخصی آغاز می‌شود، از فلسفه و روان‌شناسی و اقتصاد سیاسی می‌گذرد و به قواعد عملی همکاری می‌رسد.

خواننده در این صفحات با سه نوع سخن روبه‌رو می‌شود: روایت من از زندگی و تغییر دیدگاهم؛ رویدادها و یافته‌هایی که برای آن‌ها منبع آمده است؛ و تحلیل‌ها و پیشنهادهایی که مسئولیتشان با من است. خاطره را به جای پیمایش اجتماعی نمی‌نشانم و فرضیهٔ سیاسی را حکم قطعی دربارهٔ نیت اشخاص نمی‌خوانم. نمونه‌های گفت‌وگو و کارتون‌ها تمثیلی‌اند و گزارش رفتار فرد معینی نیستند.

این کتاب با مخالفِ جمهوری اسلامی که با من اختلاف دارد، اعلام جنگ نمی‌کند. علیه روشی است که هر اختلاف را به جنگ تبدیل می‌کند. نقد جدی، مطالبهٔ پاسخ‌گویی و دفاع از حقوق مردم باید باقی بماند. آنچه باید کنار گذاشته شود، اعتیاد به تحقیر و تخریب است؛ به‌ویژه وقتی خود را پشت نام وطن، پادشاهی، عدالت یا آزادی پنهان می‌کند.

پیشگفتار

راهی که پیموده‌ام و گذشته‌ای که پنهان نمی‌کنم

من، پیمان بخشایش، از نقطه‌ای یکسان به همهٔ منزل‌های زندگی‌ام نرسیده‌ام. در آبادان به دنیا آمده‌ام؛ شهری که برای من نامی بر نقشه نیست، بخشی از حافظهٔ کودکی، انقلاب و جنگ است. تجربهٔ ایران، مهاجرت و زندگی در اروپا، نگاه مرا به وطن شکل داده است. ایران را در سال ۱۹۹۸ ترک کردم و زندگی‌ام در بیرون از مرزهای آن ادامه یافت، اما فاصلهٔ جغرافیایی مسئلهٔ ایران را از زندگی من بیرون نبرد. برعکس، هر جامعه‌ای که در آن زیستم، پرسش تازه‌ای پیش رویم گذاشت: چرا مردم در جایی می‌توانند اختلاف داشته باشند و همچنان یک کشور بسازند، اما ما بارها اختلاف را به شکستنِ خانهٔ مشترک تبدیل می‌کنیم؟

پزشکی، زندگی حرفه‌ای مرا ساخت. پس از تحصیل پزشکی در شیراز، مسیر آموزش ارتوپدی در سوئد، دوره‌های تخصصی در آلمان و بریتانیا و پژوهش دکتری در مؤسسهٔ کارولینسکا، مرا با نظام‌های متفاوت آموزش، کار و مسئولیت آشنا کرد. امروز در لیدز به جراحی تروما و ارتوپدی، درمان آسیب‌های پیچیده و جراحی پا و مچ پا می‌پردازم و با دانشگاه لیدز همکاری آموزشی دارم. پژوهش دربارهٔ آسیب‌های لگن، تصویربرداری و سنجش سه‌بعدی، بخشی از مسیر علمی من بوده است. [۱، ۲]

این مسیر به من حقِ ویژه‌ای برای داوری سیاسی نمی‌دهد؛ اما عادتی فکری به من آموخته است: باید بتوان میان تشخیص، شواهد و نتیجهٔ درمان تفاوت گذاشت. در پزشکی، علاقه به یک روش جای نتیجه را نمی‌گیرد. اگر روشِ محبوب ما به بیمار کمک نمی‌کند، وفاداری به آن فضیلت نیست. در سیاست هم باید جرئت پرسیدن داشته باشیم که آیا شیوهٔ محبوبمان به آزادی مردم کمک می‌کند یا فقط به ما احساسِ درست‌بودن می‌دهد. شباهت را در همین مسئولیتِ بازبینی می‌بینم؛ جامعه بیمارِ بی‌اختیارِ پزشک نیست و شهروند حق دارد نسخهٔ سیاسی مرا نپذیرد.

سفرهای علمی و حرفه‌ای، مرا با اهمیت همکاری میان تخصص‌های متفاوت آشنا کرد. سفرها و حضورهای سیاسی و مدنی، صورت دیگری از همین پرسش را نشان داد: چگونه افرادِ صاحب توانایی و صاحب نظر را

می‌توان پیرامون کاری مشترک نگه داشت؟ کار جمعی با درخششِ انفرادی یکسان نیست. یک جراح ماهر به‌تنهایی نظام درمانی نمی‌سازد؛ یک خطیب توانا نیز به‌تنهایی جنبش ملی نمی‌سازد. هماهنگی، اعتماد و تقسیم مسئولیت، چیزهایی‌اند که با شهرت جایگزین نمی‌شوند.

در برلین، در زمینهٔ فلسفه، اقتصاد و سیاست درس خواندم و مطالعه کردم. مارکسیسم و مارکسیسم انقلابی بخشی از شکل‌گیری سیاسی من بود. به حزب کمونیست کارگری ایران پیوستم و به‌عنوان کادر حزب فعالیت کردم. این را برای گرفتنِ گواهی برائت نمی‌نویسم. گذشتهٔ من بخشی از زندگی من است. از آن تجربه، دغدغهٔ رفاه انسان، مخالفت با تحقیر و حساسیت به نابرابری را با خود آورده‌ام؛ هم‌زمان دربارهٔ قطعیت ایدئولوژیک، منطق حذف و فاصلهٔ شعار با امکانِ ساختن جامعه، پرسش‌های سخت‌تری پیدا کرده‌ام.

امروز که از جنبش ملی شیر و خورشید و شاهزاده رضا پهلوی حمایت می‌کنم، نمی‌خواهم وانمود کنم از آغازِ زندگی همین‌جا ایستاده بودم. برای من، بلوغ سیاسی به معنای پاک‌کردن مسیر نیست. کسی که برای پذیرفته‌شدن ناچار باشد تمام گذشته‌اش را جعل کند، وارد جمعی آزاد نشده است؛ وارد دستگاهی برای تولید تظاهر شده است. من می‌خواهم دربارهٔ این مسیر حرف بزنم، زیرا کتابی علیه پاچه‌گیری اگر از شستنِ پروندهٔ نویسنده شروع شود، پیش از نخستین فصل شکست خورده است.

در جنبش مهسا امینی، و به‌ویژه در فضای پس از نشست جورجتاون، امیدوار بودم نیروهایی که با جمهوری اسلامی مخالف‌اند بتوانند وارد گفت‌وگوی سیاسی شوند. نشست ۱۰ فوریهٔ ۲۰۲۳ جورجتاون، در بیان برگزارکنندگانش، تلاشی برای نشان‌دادن امکان همگرایی میان چهره‌های متفاوت بود؛ منشور مهسا نیز در مارس همان سال منتشر شد. [۳] امید من این بود که اختلاف بر سر شکل نظام آینده، مانع همکاری برای پایان‌دادن به حکومت دینی نشود.

برداشت من از فضای پیرامونم این بود که پادشاهی‌خواهان در بخش‌هایی از دیاسپورا حضور پررنگ‌تری دارند و کارزار وکالت، مرزهای هویتی را تندتر کرده است. این برداشت شخصی را نباید آمارِ نمایندگی همهٔ ایرانیان دانست. آن زمان، جدایی صف‌ها را خطری برای همگرایی می‌دیدم و افق پیروزی پادشاهی‌خواهی را چندان روشن نمی‌دانستم. در ذهنم، مسئله به دوگانه‌ای محدود شد: همراه‌شدن با این روند یا مقاومت در برابر آن.

من مقاومت کردم؛ و بخشی از این مقاومت، به همان چیزی تبدیل شد که اکنون نقد می‌کنم. در فضای مجازی، شاهزاده رضا پهلوی و پادشاهی‌خواهان را به پیروی کورکورانه و سیاست سرسپردگی متهم می‌کردم. می‌توانستم خودم را با این توضیح آرام کنم که از استقلال رأی دفاع می‌کنم. اما امروز باید از خود بپرسم: آیا هر بار به نقد استدلال مشغول بودم، یا گاه می‌کوشیدم با تندترکردن اتهام، طرف مقابل را وادار به عقب‌نشینی کنم؟ هدف خوب، روش فرساینده را خودبه‌خود خوب نمی‌کند.

سفر شاهزاده رضا پهلوی به اسرائیل در آوریل ۲۰۲۳ برای من نقطه‌ای مهم در بازنگری بود. اعلامیهٔ رسمی سفر از پیام دوستی، همکاری و پیوند تاریخی ایرانیان و یهودیان سخن می‌گفت. [۴] من در آن اقدام، توانِ جابه‌جاکردن صورت مسئله را دیدم: ارائهٔ تصویری از ایران که بتواند با اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه رابطه‌ای عادی و سازنده داشته باشد. به نظرم، او از جدالِ فرسودهٔ شعارها بیرون آمده و دریچه‌ای سیاسی باز کرده بود.

در خوانش من، خاطرهٔ کوروش و پیوندهای ایرانی و یهودی، همراه با تجربهٔ روابط ایران و اسرائیل در دورهٔ پهلوی، ظرفیت نمادین مهمی برای این گشایش فراهم می‌کرد. اما تاریخ را نباید برای تقویت یک استدلال ساده‌سازی کرد. جایگاه برجستهٔ کوروش در حافظهٔ یهودی، به ما اجازه نمی‌دهد همهٔ دوره‌های رومی، عثمانی یا عربی را یک‌جا و بدون تفکیک داوری کنیم. همچنین بهبود چشمگیر موقعیت یهودیان ایران در عصر پهلوی، به معنای نبودِ هیچ تنش یا تبعیضی نبود. [۵، ۶]

جنگ ژوئن ۲۰۲۵ و ورود نظامی آمریکا به درگیری، برداشت مرا از توازن منطقه‌ای باز هم تغییر داد. حملات اسرائیل در ۱۳ ژوئن آغاز شد و آمریکا نیز در جریان آن، تأسیسات هسته‌ای ایران را هدف قرار داد. [۷، ۸] من این تحولات را نشانهٔ تغییر شرایط راهبردی و افزایش اهمیتِ آلترناتیوی می‌دیدم که بتواند با جهان گفت‌وگو کند. این ارزیابی سیاسی من بود؛ نه سندِ تضمینِ پیروزی و نه مجوزِ بی‌اعتنایی به جان مردم. جنگ به‌خودی‌خود دموکراسی نمی‌سازد و قدرت خارجی جای اراده و سازمان‌یافتگی ایرانیان را نمی‌گیرد.

از این پس، دفاع من از شاهزاده رضا پهلوی صریح‌تر شد. نوشتم، سخن گفتم و کوشیدم توضیح دهم چرا یک فرد با پیشینهٔ چپ نیز می‌تواند از پادشاهی مشروطه و دموکراسی پارلمانی دفاع کند. دغدغهٔ رفاه کارگر، آموزش عمومی و کرامت انسان، الزاماً به دشمنی با پادشاهی مشروطه منتهی نمی‌شود. همان‌طور که حمایت از

اسرائیل و دوستی ایرانیان و اسرائیلیان، نباید به نفی حقوق غیرنظامیان فلسطینی تبدیل شود. مسئلهٔ من، مخالفت با مصرف‌کردن آرمان عدالت در خدمت اسلام سیاسی و نیروهای سرکوبگر است.

زندگی در سوئد و بریتانیا، و آشنایی با تجربهٔ آلمان، برای من امکان مقایسهٔ نهادها را فراهم کرد. نتیجه‌ای که گرفته‌ام این است که آزادی را باید در قواعدِ مهار قدرت جست‌وجو کرد. طرفداری من از پادشاهی مشروطه نیز در همین چارچوب معنا دارد. «ملت قوی، دولت قوی و شاه قوی» برای من باید به شهروندِ صاحب حق، دولتِ پاسخ‌گو و پادشاهیِ معتبر و محدود به قانون ترجمه شود. اگر از این جمله، اختیارِ بی‌حد برای شخص بیرون بیاید، دیگر از همان آرمانی سخن نمی‌گوییم که من از آن دفاع می‌کنم.

سفر اخیرم به اسرائیل و تلاش برای توسعهٔ دوستی و همکاری ایرانیان و اسرائیلیان، این مسیر را برای من ملموس‌تر کرده است. گفت‌وگوی سیاسی وقتی ارزش دارد که بتواند به همکاری انسانی، علمی و مدنی راه ببرد. وطن‌دوستی در نگاه من باید در توانِ کاستن از رنج و ساختن آینده دیده شود، نه فقط در شدتِ صدای ما. این معیار را پیش از دیگران در برابر خودم می‌گذارم.

با این پیشینه، می‌دانم چرا بعضی مخالفان جمهوری اسلامی از پهلوی‌گرایان می‌ترسند؛ همان‌طور که می‌دانم چرا برخی پادشاهی‌خواهان از چپ و جمهوری‌خواه بدگمان‌اند. تجربه‌های تاریخی و زخم‌های سیاسی واقعی‌اند. اما واقعی‌بودن زخم، هر واکنش به آن را درست نمی‌کند. وقتی ترس با تحقیر پاسخ می‌گیرد، معمولاً به اعتماد تبدیل نمی‌شود. من زمانی در این چرخه سهم داشته‌ام و اکنون می‌خواهم راه خروج از آن را جدی بگیرم.

این کتاب را نمی‌نویسم که بگویم همه مانند من تغییر کنند. می‌نویسم تا بگویم تغییر ممکن است؛ و ما حق نداریم با رفتارمان راه آن را ببندیم. اگر از همراه تازه‌وارد، سندِ وفاداریِ چند نسل بخواهیم، جنبش را از آینده محروم کرده‌ایم. اگر مخالفِ امروز را شهروندِ فردا ندانیم، از هم‌اکنون به وعدهٔ دموکراسی آسیب زده‌ایم. من از گذشته‌ام می‌آیم؛ برای آینده می‌نویسم.



آینهٔ سیاست؛ پذیرفتنِ گذشته، آغازِ یادگیری است. شخصیت‌ها تمثیلی‌اند.

فصل اول

پاچه‌گیری چگونه جای سیاست را می‌گیرد

پاچه‌گیری سیاسی، مخالفت شدید نیست. می‌توان تند نوشت، صریح اعتراض کرد و حتی یک برنامه را از بنیان رد کرد، بی‌آنکه وارد پاچه‌گیری شد. مرز در موضوعِ نقد، روشِ استدلال و نتیجهٔ مورد انتظار است. نقد می‌خواهد خطا روشن شود، پاسخ گرفته شود یا تصمیمی تغییر کند. پاچه‌گیری می‌خواهد شخص در موضع دفاع دائمی بماند؛ هر قدم او به فرصتی تازه برای گیرانداختنش تبدیل شود.

به همین دلیل، مؤدبانه‌بودنِ واژه‌ها کافی نیست. ممکن است کسی با لحنی آرام، پیوسته نیت‌خوانی کند، سخن دیگران را از زمینه بیرون بکشد و هر توضیح را شاهدی تازه بر گناه بداند. در مقابل، ممکن است اعتراضی خشمگین اما دقیق، به سند مشخص و مطالبه‌ای روشن متکی باشد. مسئله، حذف خشم از سیاست نیست؛ جلوگیری از تبدیلِ خشم به دستگاهِ فرسایش انسان‌هاست.

از موضوع به شخص و از شخص به تبار

تغییر مسیر غالباً کوچک آغاز می‌شود. کسی دربارهٔ راهبرد گذار نظر می‌دهد. پاسخ به جای بررسی راهبرد، به گذشتهٔ او می‌پردازد. سپس گذشتهٔ خانوادگی، دوستان، عکس‌ها و حتی سکوت‌هایش وارد پرونده می‌شود. اکنون دیگر دربارهٔ آن پیشنهاد گفت‌وگو نمی‌کنیم؛ دربارهٔ حقِ حضورِ پیشنهاددهنده داوری می‌کنیم. یک بحث سیاسی به دادگاهِ بی‌پایانِ صلاحیت تبدیل شده است.

در این دادگاه، راه تبرئه وجود ندارد. اگر فرد پاسخ ندهد، سکوتش اعتراف خوانده می‌شود. اگر پاسخ دهد، دفاعش نشانهٔ اضطراب است. اگر عذر بخواهد، گفته می‌شود دیر شده؛ اگر تغییر کند، تغییرش فرصت‌طلبی است. قاعده‌ای که هیچ پاسخ ممکنی را معتبر نمی‌داند، ابزار شناخت نیست. قفلی است که بر درِ همکاری زده‌ایم و بعد از نبودِ همکاری شکایت می‌کنیم.

نمونهٔ تمثیلی را ببینیم. فعال الف می‌گوید: «برای دفاع از زندانیان سیاسی، بیانیه‌ای مشترک بنویسیم.» فعال ب می‌پرسد: «تو سه سال پیش دربارهٔ پادشاهی چه گفته‌ای؟» پرسش از گذشته می‌تواند در جای خود موجه باشد؛ اما اگر هیچ نسبت روشنی با کارِ امروز نداشته باشد و هر پروژه را متوقف کند، گذشته به ابزار گروگان‌گیریِ آینده تبدیل می‌شود. پیش از پاسخ باید بپرسیم دقیقاً چه تصمیمی در انتظار ماست.

چهار شیوهٔ سخن‌گفتن و یک انحراف

در این کتاب، برای روشن‌شدن بحث، چهار شیوهٔ ارتباط را از هم جدا می‌کنم؛ این تقسیم‌بندی یک ابزار تحلیلی است، نه ادعای وجود چهار قالبِ جامع و مورد توافق در همهٔ نظریه‌های سیاسی. دیالوگ برای فهمیدن و احتمالِ اصلاحِ نظر است. مناظره برای سنجشِ علنیِ استدلال‌های رقیب، با قاعده و فرصت پاسخ است. رتوریک یا خطابه برای اقناع و بسیج مخاطب است. پلمیک، جدلی تند علیه موضع یا مکتب رقیب است و می‌تواند از استدلال دقیق تا تخریب بلغزد.

پاچه‌گیری می‌تواند هر چهار شیوه را آلوده کند. گفت‌وگویی که فقط برای گرفتنِ اقرار ترتیب داده شده، دیالوگِ واقعی نیست. مناظره‌ای که در آن وقتِ پاسخ وجود ندارد، بیشتر نمایشِ غلبه است. خطابه‌ای که نیمی از هم‌میهنان را از ملت بیرون می‌اندازد، هزینهٔ بسیجِ درون‌گروهی را به اعتماد ملی تحمیل می‌کند. جدلی که به جای استدلال، تبار و ظاهرِ اشخاص را هدف می‌گیرد، از نقدِ موضع عبور کرده است.

آزمونِ امکانِ پایان

یک معیار ساده پیشنهاد می‌کنم: پیش از ورود به منازعه، روشن کنیم چه چیزی آن را پایان می‌دهد. ارائهٔ سند؟ تصحیحِ جمله؟ عذرخواهی؟ تغییرِ تصمیم؟ اگر پاسخ این است که «هیچ‌چیز؛ این شخص باید همیشه رسوا بماند»، با مسئله‌ای حل‌شدنی روبه‌رو نیستیم. به صنعتِ نگهداریِ دشمن وارد شده‌ایم.

پاچه‌گیری به ما احساس حرکت می‌دهد، چون مدام چیزی منتشر می‌کنیم. اما حرکتِ انگشت روی صفحه، پیشرفتِ سیاسی نیست. باید دید چه توان تازه‌ای ساخته‌ایم، کدام اعتماد را افزایش داده‌ایم و چه هزینه‌ای از مردم کم کرده‌ایم. ممکن است صد پاسخ نوشته باشیم و هنوز یک قدم به هدف نزدیک نشده باشیم. بدتر آن است که در همین مدت، ده همراه بالقوه را از میدان بیرون رانده باشیم.



پاچه‌گیری، در معنای لفظی و سیاسی، حرکت را متوقف می‌کند؛ تصویر نقدِ رفتار است، نه نام‌گذاریِ انسان‌ها.

فصل دوم

خودانتقادی بدون پرونده‌شویی

اگر گذشتهٔ من فقط هنگامِ سرزنشِ دیگری مهم باشد، خودانتقادی نکرده‌ام. اگر اعتراف کنم تا بلافاصله بگویم خطای من کوچک و خطای دیگران ذاتی بوده، باز هم مشغول دفاع از برتریِ خودم هستم. خودانتقادی زمانی آغاز می‌شود که امکان بدهم معیارِ نقد، علیهِ موضع امروز من نیز به کار رود.

در فضای پس از جورجتاون، من از خطرِ گسست حرف می‌زدم؛ اما گاه زبانم به همان گسست کمک می‌کرد. این تناقض را باید بی‌پرده دید. می‌خواستم نیروها بتوانند گفت‌وگو کنند، ولی با متهم‌کردنِ بخشی از آن‌ها به سرسپردگی، امکانِ شنیدن را کمتر می‌کردم. انتقاد از رهبری یا کارزار وکالت حق من بود. تبدیلِ هواداران به توده‌ای فاقد استقلال رأی، فراتر از نقدِ مستدل می‌رفت.

چرا روایتِ قهرمانانه کافی نیست

ما اغلب زندگی سیاسی خود را طوری تعریف می‌کنیم که در هر ایستگاه حق با ما بوده است. اگر مانده‌ایم، وفادار بوده‌ایم؛ اگر رفته‌ایم، شجاع. اگر تند شده‌ایم، ضرورت زمانه بوده؛ اگر آرام شده‌ایم، نشانهٔ بلوغ. در این روایت، هیچ آزمون مستقلی وجود ندارد. گذشته به مادهٔ خامی برای دفاع از منزلتِ امروز تبدیل می‌شود.

روایتِ صادقانه باید جایی برای اشتباهِ بی‌توجیه داشته باشد. می‌توان گفت من خطرِ انحصار را می‌دیدم، اما ظرفیتِ همگرایی را کمتر از واقع برآورد می‌کردم. می‌توان گفت در برابر یک لحن تند قرار گرفتم، اما تندیِ متقابلِ من مفید نبود. پذیرفتنِ این جمله‌ها چیزی از کرامتِ شخص کم نمی‌کند؛ تنها ادعای مصونیت او را کم می‌کند، و سیاست دموکراتیک دقیقاً به همین کاهش نیاز دارد.

تغییر عقیده و حقِ بازگشت

اگر تغییر را همیشه خیانت بدانیم، مردم را به ماندن در خطا تشویق کرده‌ایم. فردی که می‌بیند هیچ جمعی اصلاحِ نظرش را نمی‌پذیرد، ممکن است برای حفظ آبرو بر موضعِ پیشین پافشاری کند. این به معنای

نادیده‌گرفتنِ مسئولیت نیست. مسئولیتِ یک ادعای نادرست، با اصلاح آن و جبرانِ آسیبِ ممکن همراه است؛ اما مجازاتِ ابدیِ هویت، یادگیری را ناممکن می‌کند.

تازه‌واردی که امروز چهار اصلِ همگرایی و حقِ انتخاب مردم را می‌پذیرد، لازم نیست مدعی شود پدربزرگش نیز همان برنامه را داشته است. از او باید دربارهٔ تعهدِ امروز و رفتارِ فردایش پرسید. اگر در گذشته به کسی تهمت زده، همان تهمت باید اصلاح شود. اگر صرفاً جمهوری‌خواه یا چپ بوده، داشتنِ آن باور به‌خودی‌خود بدهیِ اخلاقی ایجاد نمی‌کند.

از سوی دیگر، تغییرِ موضع نباید به معامله‌ای برای گرفتنِ مقام تبدیل شود. کسی که به جنبش می‌پیوندد، حقِ مشارکت پیدا می‌کند، نه حقِ ویژه بر منابع عمومی. این قاعده باید دربارهٔ من هم صادق باشد. سابقهٔ پزشکی، فعالیت حزبی یا دفاعِ امروز از شاهزاده رضا پهلوی، هیچ‌یک برای من سندِ مالکیتِ بخشی از ایران نیست.

حافظه‌ای که یاد می‌گیرد

من میان حفظِ حافظه و ساختنِ زندان از حافظه فرق می‌گذارم. باید بدانیم چه گفته‌ایم و چه کرده‌ایم؛ اما ثبتِ گذشته باید به فهمِ مسیر کمک کند. سیاستی که هر جملهٔ قدیمی را برای بستنِ هر گفت‌وگوی تازه احضار می‌کند، حافظهٔ تاریخی ندارد؛ انبارِ مهمات دارد.

برای آشتیِ سیاسی، لازم نیست دربارهٔ همهٔ گذشته توافق کنیم. لازم است دربارهٔ قواعدِ برخورد با گذشته توافق داشته باشیم: سند را از شایعه جدا کنیم، مسئولیتِ فردی را به خانواده تعمیم ندهیم، تغییرِ واقعی را ببینیم و حقِ پاسخ را حفظ کنیم. این‌ها امتیاز به حریف نیست؛ زیرساختِ همان کشوری است که می‌خواهیم بسازیم.

وقتی می‌گویم خودم نیز پاچه‌گیری کرده‌ام، در پیِ مصونیت نیستم. می‌خواهم حقِ داوری را از انحصارِ بی‌گذشتگان بیرون بیاورم؛ از کسانی که برای خودشان گذشته‌ای بی‌لکه می‌سازند و با آن، راه دیگران را می‌بندند. آینده را انسان‌های خطاپذیر می‌سازند. هنر سیاسی آن است که خطاپذیری را مهار و اصلاح کنیم، نه اینکه انکارش کنیم.

فصل سوم

فلسفهٔ خلوص و رؤیای پروندهٔ سفید

خلوص‌گرایی سیاسی با داشتنِ اصول فرق دارد. اصول می‌گویند چه کاری پذیرفتنی است و چه کاری نیست. خلوص‌گرایی می‌پرسد چه کسی از آغازِ زندگی به جمعِ برگزیدگان تعلق داشته است. اولی امکانِ سنجشِ رفتار می‌دهد؛ دومی غالباً به جست‌وجوی آلودگی در هویتِ اشخاص مشغول می‌شود.

من تعبیر «پیوریتانیسم سیاسی» را در این کتاب برای همین وسواسِ پاکیِ اردوگاهی به کار می‌برم؛ نه به‌عنوان توضیحی دربارهٔ یک مذهب یا جنبش تاریخی مشخص. در این منطق، ارزشِ فرد به اندازهٔ بی‌اختلاط‌بودنِ سابقهٔ اوست. هر تجربهٔ متفاوت، هر دوستیِ خارج از اردوگاه و هر تغییرِ نظر می‌تواند نشانهٔ ناخالصی شود. چنین سیاستی از رشد می‌ترسد، چون رشد همیشه با ورودِ انسان‌های تازه همراه است.

وقتی پادشاهی‌خواهی به شجره‌نامه تبدیل می‌شود

قرار بود پادشاهی مشروطه، در نگاه من، ظرفی برای پیوستگی ملی باشد. اما اگر بعضی هواداران آن مسابقه‌ای برپا کنند که چه کسی از چند نسل پیش سلطنت‌طلب بوده است، معیارِ سیاسی به معیارِ موروثیِ عضویت تبدیل می‌شود. تناقض آشکار است: نهادی که قرار است فراتر از نزاع جناح‌ها بایستد، بهانهٔ تنگ‌ترکردنِ دایرهٔ ملت می‌شود.

هیچ شجره‌نامه‌ای پاسخِ پرسش‌های امروز نیست. سابقهٔ خانوادگی نمی‌گوید صاحب آن با آزادیِ مخالف چه خواهد کرد، در برابر فساد چه رفتاری دارد یا آیا شکست در رأی‌گیری را می‌پذیرد. حتی احترامِ عمیق به رضاشاه و محمدرضا شاه پهلوی، جای پاسخ به این پرسش‌ها را نمی‌گیرد. ما به برنامه و قاعده نیاز داریم؛ نه مزایدهٔ خاطراتِ خانوادگی.

بدترین شکل این رقابت، پرونده‌شویی است: گذشتهٔ خودمان را با رنگِ امروز بازسازی کنیم و سپس از دیگران بخواهیم در برابر نسخهٔ جعلیِ ما سر تعظیم فرود آورند. کسی که تاریخِ خودش را تحمل نمی‌کند،

چگونه تاریخِ پیچیدهٔ یک ملت را تحمل خواهد کرد؟ جامعهٔ آزاد به آدم‌های بی‌گذشته احتیاج ندارد؛ به آدم‌های پاسخ‌گو احتیاج دارد.

وفاداری به شخص یا وفاداری به تعهد

وفاداریِ سیاسی وقتی معنا دارد که معلوم باشد به چه چیزی وفاداریم. اگر به وعدهٔ آزادی، برابری و انتخابِ مردم وفاداریم، باید همان معیار را در رفتارِ خودمان نیز اجرا کنیم. اگر وفاداری فقط با شدتِ حمله به دیگران سنجیده شود، فردِ پرخاشگر می‌تواند با کمترین خدمت، بیشترین اعتبار را درون جمع به دست آورد.

از اینجا مسابقهٔ خطرناکی آغاز می‌شود. هرکس برای اثباتِ وفاداری، باید از نفر پیشین تندتر باشد. فردی که دیروز کافی بود، امروز میانه‌رو و فردا مشکوک می‌شود. این فرایند نقطهٔ توقفِ طبیعی ندارد، زیرا معیارِ آن خدمتِ مشخص نیست؛ سبقت‌گرفتن از دیگران در اعلامِ دشمنی است. جنبش به جای افزودن بر توانش، مرزهایش را مدام به درون می‌کشد.

در «پهلویسم آینده‌گرا» از ظرفیتِ گردآوردن نیروهای متنوع دفاع کرده‌ام و در «پهلویسم و عملگرایی سیاسی» رفاه و کرامت مردم را معیار قرار داده‌ام. [۹، ۱۰] ادامهٔ منطقیِ آن نگاه این است که هیچ هواداری نتواند به نامِ حفظِ خلوص، امکانِ حضورِ ایرانیِ متفاوت را مصادره کند. ملت یک باشگاه خصوصی با حقِ عضویتِ موروثی نیست.

مسئلهٔ حقیقت در جمعِ هم‌صدا

جمعِ خالص، الزاماً جمعِ دقیق نیست. وقتی مخالفت هزینهٔ حیثیتی پیدا کند، اطلاعاتِ ناخوشایند دیرتر به مرکز می‌رسد. اعضا می‌آموزند آنچه پسندیده است بگویند، نه آنچه لازم است شنیده شود. رهبر ممکن است در میان انبوهِ تأییدها، از خطرِ واقعی بی‌خبر بماند. این نتیجه را به‌عنوان استدلالی دربارهٔ ساختارِ تشویق و تنبیه مطرح می‌کنم؛ نه تشخیصِ روانیِ یک جمعِ معین.

پرسشِ سخت گاهی خدمت است. کسی که دربارهٔ حدودِ اختیارِ نهاد گذار سؤال می‌کند، ممکن است به اعتبارِ آن کمک کند. کسی که دربارهٔ منابع مالی توضیح می‌خواهد، لزوماً در حالِ تخریب نیست. اگر هر پرسش را خیانت بدانیم، نخستین قربانیِ خلوص‌گرایی، حقیقت خواهد بود؛ و پس از آن، توانِ تصمیم‌گیری.

به باور من، پادشاهی‌خواهیِ آینده‌دار باید در برابر وسوسهٔ تبدیل‌شدن به آیینِ بیعت مقاومت کند. احترام به خاندان پهلوی می‌تواند با نقد تاریخی، استقلال رأی و تعهدِ پارلمانی همراه باشد. قدرتِ یک نماد ملی در این است که انسان‌های متفاوت بتوانند در کنار آن احساس امنیت کنند؛ نه اینکه همه پیش از نزدیک‌شدن، گذشتهٔ خود را به آتش بکشند.



کارخانهٔ پرونده‌های سفید؛ بیرون از تالارِ رقابت بر سر سابقه، کارِ ساختن هنوز بر زمین مانده است.

فصل چهارم

روان‌شناسیِ زخمی که به حمله تبدیل می‌شود

پاچه‌گیری همیشه از حسابگری آغاز نمی‌شود. گاهی از رنج آغاز می‌شود: احساسِ نادیده‌گرفته‌شدن، ترس از بیرون‌ماندن، خشم از سال‌های ازدست‌رفته یا شرم از موضعی که دیگر نمی‌توان از آن دفاع کرد. فهمِ این زمینه‌ها، توجیهِ تخریب نیست. کمک می‌کند بدانیم چرا پاسخِ تحقیرآمیز می‌تواند رفتار را تشدید کند و چرا صرفِ توصیه به مؤدب‌بودن، کافی نیست.

در این فصل دربارهٔ سازوکارهای محتمل حرف می‌زنم، نه دربارهٔ تشخیصِ اختلالِ روانیِ فعالان سیاسی. از روی چند نوشته نمی‌توان برای کسی پروندهٔ بالینی ساخت. همان‌طور که نباید هر اختلافی را امنیتی کرد، نباید هر پرخاشگری را با برچسبِ روان‌پزشکی توضیح داد. سیاست مسئولانه، از زبانِ پزشکی برای بی‌اعتبارکردنِ مخالف استفاده نمی‌کند.

حمله برای حفاظت از تصویرِ خود

فرض کنیم فردی سال‌ها هویت خود را بر مخالفت با پادشاهی بنا کرده است. اکنون با نشانه‌هایی روبه‌رو می‌شود که او را به بازنگری دعوت می‌کند. مسئله فقط عوض‌کردنِ یک گزاره نیست؛ ممکن است احساس کند باید دربارهٔ گذشته، دوستان و جایگاه خود هم پاسخ بدهد. اگر طرف مقابل او را مسخره کند، هزینهٔ تغییر بیشتر می‌شود. در چنین وضعی، حملهٔ دوباره می‌تواند راهی برای حفظِ تصویرِ آشنای خود باشد.

همین سازوکار دربارهٔ یک پادشاهی‌خواه نیز قابل تصور است. اگر اعتبارش را از تندترین موضعِ جمع گرفته باشد، پذیرشِ اینکه یک جمهوری‌خواه سخنِ معقولی گفته، شاید برایش شبیه ازدست‌دادنِ هویت شود. بنابراین مسئله به چپ یا راست منحصر نیست. هرجا تعلقِ گروهی با تمامِ ارزشِ شخص گره بخورد، اصلاحِ نظر دشوارتر می‌شود.

پاسخِ مناسب، ساختنِ راهی برای تغییرِ محترمانه است. لازم نیست از فرد بخواهیم در برابر جمع زانو بزند. می‌توان گفت: دربارهٔ گذشته اختلاف داریم، اما این تعهدِ امروزت را می‌پذیریم و بر همان اساس همکاری می‌کنیم. احترام در اینجا تعارف نیست؛ هزینهٔ غیرضروریِ یادگیری را کاهش می‌دهد.

چرخهٔ تحقیر و دفاع

یک کنایه، پاسخی تند برمی‌انگیزد. پاسخ، به‌عنوان شاهدی بر خشونتِ طرفِ مقابل بازنشر می‌شود. هواداران وارد می‌شوند و هر طرف، زشت‌ترین جملهٔ دیگری را نمایندهٔ تمامِ آن اردوگاه می‌گیرد. اکنون کسی که می‌خواهد آرام‌تر حرف بزند، ممکن است در جمعِ خودش به سازشکاری متهم شود. نزاع از اختیار دو فرد بیرون می‌رود و به نمایشِ وفاداریِ جمعی تبدیل می‌شود.

در این چرخه، هر طرف خود را مدافع می‌داند. کمتر کسی می‌گوید من آغازگرِ آزارم. معمولاً می‌گوید پاسخ دادم، ساکت نماندم، اجازه ندادم بی‌حرمتی کنند. اما اگر هر پاسخ، صورتِ شدیدتری از همان رفتار باشد، دفاع به موتورِ ادامهٔ حمله تبدیل می‌شود. باید میان دفاع از حق و بازتولیدِ روشِ مهاجم فاصله گذاشت.

جان سولر در بحثِ «بازداری‌زدایی آنلاین» توضیح می‌دهد که ویژگی‌هایی مانند گمنامی، نامرئی‌بودن و فاصلهٔ زمانیِ ارتباط می‌توانند شیوهٔ ابرازِ افراد را تغییر دهند. [۱۱] این چارچوب توضیحِ همهٔ رفتارهای آنلاین نیست و به معنای بدبودنِ گمنامی هم نیست؛ گمنامی برای مخالفانِ حکومت‌های سرکوبگر می‌تواند ضروری باشد. مسئله این است که مسئولیتِ رفتاری را چگونه، حتی در نبودِ نامِ واقعی، حفظ کنیم.

درد، حقِ مالکیت بر دیگری نیست

رنجِ تبعید، از دست‌دادنِ دارایی، جدایی از خانواده و سوگِ سیاسی می‌تواند واقعی و عمیق باشد. اما از واقعیتِ رنج، حقِ تحقیرِ دیگران نتیجه نمی‌شود. هیچ‌کس به دلیلِ بیشتر رنج‌کشیدن، مالکِ حقِ رأیِ دیگران نیست. اگر درد به سندِ امتیازِ سیاسی تبدیل شود، رقابت بر سرِ میزانِ قربانی‌بودن آغاز می‌شود و همدلی جای خود را به رتبه‌بندی می‌دهد.

احترام به رنج، باید به مراقبت و عدالت منتهی شود. جبرانِ خسارت اگر مطرح است، به معیارِ روشن و رسیدگیِ منصفانه نیاز دارد. کسی که همه‌چیزش را از دست داده، حق دارد شنیده شود؛ اما مسئولیتِ یک وزارتخانه باید با صلاحیت و پاسخ‌گویی سنجیده شود. مخلوط‌کردنِ این دو، هم عدالت را خراب می‌کند و هم ادارهٔ کشور را.

شجاعتِ مکث

در فضای مجازی، پاسخِ فوری اغلب نشانهٔ قدرت تلقی می‌شود. من پیشنهاد می‌کنم توانِ مکث را نیز بخشی از قدرت بدانیم. پیش از پاسخ، متنِ اصلی را بخوانیم، ادعای مشخص را جدا کنیم و ببینیم آیا پاسخِ عمومی واقعاً لازم است. گاهی یک تصحیحِ کوتاه کافی است. گاهی گفت‌وگوی خصوصی بهتر است. گاهی ادامه‌ندادن، حفاظت از وقتِ جمع است.

مکث، سکوت در برابرِ تهدید یا دروغِ مؤثر نیست. تصمیمی است دربارهٔ زمان و شکلِ پاسخ. کسی که هر تحریک را به دستورِ کارِ خود تبدیل می‌کند، عملاً اختیارِ وقتش را به تحریک‌کننده سپرده است. بلوغ از جایی آغاز می‌شود که بتوانیم این اختیار را پس بگیریم.

فصل پنجم

اقتصاد سیاسیِ غنیمت پیش از پیروزی

یکی از خطرناک‌ترین خیال‌های سیاسی این است که پیروزی را نزدیک و سهمِ خود را قطعی بدانیم، پیش از آنکه مسئولیتِ ساختنِ نظمِ بعدی را پذیرفته باشیم. در این خیال، ایرانِ آینده به مجموعه‌ای از صندلی‌ها، قراردادها و امتیازها تبدیل می‌شود. اکنون هر همراهِ تازه، به جای افزودن بر توانِ جنبش، رقیبی برای سهمِ کمترِ ما به نظر می‌رسد.

این تحلیل را دربارهٔ انگیزهٔ اثبات‌شدهٔ شخصِ معینی نمی‌نویسم. مدلِ رفتاریِ مشخصی را نقد می‌کنم: اگر فرد تصور کند تعدادِ بهره‌مندان کم و منابعِ قابل تقسیم زیاد خواهد بود، ممکن است انگیزه پیدا کند دایرهٔ همراهان را کوچک نگه دارد. برای چنین رفتاری لازم نیست پولی پرداخت شده باشد. گاهی انتظارِ یک منفعتِ آینده کافی است.

حسابِ کوچکِ فرد و زیانِ بزرگِ جمع

در حسابِ شخصیِ فرصت‌طلبانه، حذفِ یک رقیب ممکن است سودمند به نظر برسد. اما در حسابِ جنبش، همان حذف می‌تواند مهارت، شبکه، اعتماد و مشروعیت را از بین ببرد. فرد سودِ فرضیِ خود را می‌بیند و هزینهٔ واقعیِ جمع را به دیگران واگذار می‌کند. اینجاست که رفتارِ ظاهراً وفادارانه، می‌تواند در عمل به هدفِ مشترک آسیب بزند.

نمونه‌ای تمثیلی در نظر بگیریم: دو گروه می‌توانند با همکاری، برنامه‌ای معتبر برای تداوم خدمات عمومی تهیه کنند. یکی از آن‌ها نگران است نامِ گروهِ دیگر بیشتر دیده شود؛ پس به جای نقدِ برنامه، دربارهٔ گذشتهٔ اعضای آن جنجال می‌سازد. پروژه متوقف می‌شود. او شاید در جمعِ خودش پیروز به نظر برسد، اما مردم از برنامه‌ای که می‌توانست مفید باشد محروم شده‌اند.

کشور، غنیمتِ جنگیِ هواداران نیست. بیمارستان، بندر، مدرسه و منابع طبیعی، پاداشِ اعلامِ وفاداری نیستند. اگر از همین امروز زبانِ تقسیمِ غنیمت را عادی کنیم، فردا برای مقابله با رانت چه استدلالی خواهیم داشت؟ نمی‌توان فسادِ حکومت موجود را محکوم کرد و هم‌زمان برای خودمان سهمی خارج از رقابتِ عادلانه تصور کرد.

رنجِ گذشته و ادعای طلبکاری

«ما سختی کشیده‌ایم» می‌تواند گزارشی راست باشد. «پس کارهای سودآور باید به ما برسد» نتیجه‌ای است که از آن گزارش به دست نمی‌آید. جبرانِ زیانِ اثبات‌شده، اگر در نظمِ حقوقیِ آینده پیش‌بینی شود، باید با قواعدِ عمومی انجام گیرد. امتیازِ اقتصادی بر اساسِ نزدیکیِ سیاسی، بازتولید همان مشکلی است که با آن مخالفیم.

حتی نیتِ خدمت نیز جای رقابتِ شفاف را نمی‌گیرد. فردی ممکن است صادقانه فکر کند چون وفادار است، مدیرِ بهتری خواهد بود. اما وفاداری، مهارتِ مدیریتِ آب، نظامِ بانکی یا شبکهٔ درمان را اثبات نمی‌کند. کشور به کسانی نیاز دارد که بتوانند کار را انجام دهند و دربارهٔ نتیجه پاسخ بدهند. این قاعده باید برای دوست و رقیب یکسان باشد.

قیمتِ پنهانِ نزاع

پاچه‌گیری فقط سرمایهٔ عاطفی مصرف نمی‌کند. وقتِ کارشناسان، توجهِ رسانه‌ها، انرژیِ داوطلبان و فرصتِ تماس با جامعه را نیز می‌سوزاند. هر ساعتِ صرف‌شده برای دفاع از یک شایعه، ساعتی است که می‌توانست به ترجمهٔ یک سند، آموزشِ یک داوطلب، حمایت از یک خانواده یا تکمیلِ یک برنامه اختصاص یابد. این‌ها هزینهٔ فرصت‌اند، حتی اگر در حسابِ بانکی دیده نشوند.

در چنین وضعی، بلندصداترین فرد ممکن است بیشترین هزینه را ایجاد کند و کمترین هزینه را بپردازد. دیگران باید توضیح دهند، آرام کنند و اعتمادِ ازدست‌رفته را بازسازی کنند. بنابراین توصیهٔ اخلاقی کافی نیست؛ تشکل باید برای رفتارِ مخرب مسئولیت تعریف کند. اختیارِ سخن‌گویی، دسترسی به منابع و نمایندگیِ جمع، نباید بدون قاعده باشد.

اقتصادِ خدمت به جای اقتصادِ وفاداری

پیشنهاد من روشن است: مسئولیت‌ها علنی و محدود باشند؛ تعارضِ منافع اعلام شود؛ منابع مالی و هزینه‌ها به شکلِ قابلِ فهم گزارش شوند؛ و انتصاب‌ها با شرحِ وظیفه و معیارِ صلاحیت انجام گیرند. این پیشنهادها برنامهٔ رسمیِ هیچ نهادِ گذار نیستند؛ معیارهایی‌اند که از همین امروز می‌توانیم در جمع‌های خود تمرین کنیم.

در اقتصادِ خدمت، همراهِ تازه می‌تواند توانِ بیشتری به جمع بیاورد. در اقتصادِ غنیمت، همان همراه مزاحم است. انتخاب میان این دو نگاه، صرفاً مسئلهٔ اخلاقِ شخصی نیست؛ جهتِ رشدِ جنبش را تعیین می‌کند. من جنبشی را می‌خواهم که از ورودِ متخصصِ مستقل و منتقد نترسد، زیرا هدفش ادارهٔ ایران است، نه حفظِ انحصارِ چند صندلیِ خیالی.



وزارتخانه‌های روی ابر؛ خیالِ تقسیمِ مقام، جای کارِ واقعی را نمی‌گیرد.

فصل ششم

بازارِ توجه و سودآوریِ خشم

فضای مجازی فقط محلِ انتشارِ عقیده نیست؛ محیطی است که بعضی رفتارها را بیشتر دیده‌شدنی می‌کند. عددِ بازدید، پسند و بازنشر، به کنشگر بازخورد می‌دهد. اگر حمله‌ای شخصی بیشتر از توضیحِ یک برنامه دیده شود، وسوسهٔ تکرارِ آن پدید می‌آید. فرد ممکن است به‌تدریج از پرسشِ «چه چیزی مفید است؟» به پرسشِ «چه چیزی بیشتر دیده می‌شود؟» حرکت کند.

این به معنای آن نیست که هر محتوای محبوبی مخرب است یا شبکه‌های اجتماعی فقط زیان دارند. همین فضا می‌تواند سانسور را بشکند، خبرِ سرکوب را منتشر کند و امکانِ همکاری بسازد. مسئله، شناختِ رابطهٔ میانِ هدفِ سیاسیِ ما و پاداش‌های محیطی است. پاداشِ یک پلتفرم، الزاماً پاداشِ آزادیِ ایران نیست.

آنچه پژوهش می‌گوید و آنچه نمی‌گوید

پژوهشِ بریدی و همکاران، با دو مطالعهٔ مشاهده‌ای در توییتر و دو آزمایش رفتاری، نشان داد دریافتِ بازخوردِ مثبت برای ابرازِ خشمِ اخلاقی می‌تواند با افزایشِ ابرازِ بعدی همراه باشد؛ هنجارهای شبکهٔ اطراف نیز اثر داشتند. [۱۲] این یافته دربارهٔ رفتارِ ابرازی در محیط‌های مطالعه‌شده است، نه اندازه‌گیریِ احساسِ درونیِ همهٔ کاربران و نه اثباتِ رفتارِ یک فعالِ ایرانی.

رَتجه و همکاران نیز در بررسیِ نوشته‌های رسانه‌ها و اعضای کنگرهٔ آمریکا در فیس‌بوک و توییتر، رابطهٔ نیرومندی میان اشاره به گروهِ سیاسیِ مقابل و بازنشر یافتند. [۱۳] این مطالعه، سرشماریِ اپوزیسیونِ ایران نیست و به‌تنهایی رابطهٔ علّیِ یکسانی را در همهٔ شبکه‌ها ثابت نمی‌کند. اهمیتش برای بحثِ ما این است که انگیزهٔ دیده‌شدن را نباید از تحلیلِ منازعه کنار گذاشت.

برداشتِ تحلیلیِ من از این شواهد محدود است: برای فهمِ دوامِ نزاع، فقط به باورِ اعلام‌شدهٔ افراد نگاه نکنیم؛ به پاداشِ اجتماعیِ رفتار هم توجه کنیم. گاهی دعوا ادامه پیدا می‌کند، چون پایانِ آن برای مخاطبانِ عادت‌کرده به هیجان جذاب نیست. این یک احتمالِ توضیحی است، نه حکمِ قطعی دربارهٔ نیتِ هر نویسنده.

وقتی مخالف، مادهٔ خامِ تولیدِ محتوا می‌شود

در این بازار، رقیبِ سیاسی به سوژهٔ دائمی تبدیل می‌شود. هر سکوتش، هر عکسش و هر جمله‌اش خوراکِ قسمتِ بعدی است. صاحبِ صفحه برای حفظِ مخاطب، نیازمندِ دشمنی است که هرگز تمام نشود. آشتی در این مدل، خطرِ ازدست‌دادنِ محتوا دارد؛ بنابراین حتی توضیحِ روشنِ طرف مقابل هم ممکن است بهانهٔ جنجالِ تازه شود.

این وضعیت با اختلافِ نظریِ واقعی فرق دارد. اختلافِ واقعی می‌تواند موضوعِ مشخص و مسیرِ پیشرفت داشته باشد. در اقتصادِ نزاع، موضوع مدام عوض می‌شود، اما هدف همان شخص می‌ماند. امروز سابقهٔ اوست، فردا عکسش و پس‌فردا اینکه چرا به حملهٔ دیروز پاسخ نداده است. مخاطب سرگرم می‌شود و سیاست بی‌حرکت می‌ماند.

دامِ دفاعِ بی‌پایان

اگر هر ادعای بی‌پایه را با بازنشرِ گسترده پاسخ دهیم، ممکن است ناخواسته دامنهٔ آن را بیشتر کنیم. پاسخ باید با میزانِ انتشار، اهمیتِ خطا و احتمالِ اثرش متناسب باشد. برای یک اشتباهِ محدود، توضیحی محدود کافی است. برای دروغِ اثرگذار، سندِ روشن و قابلِ رجوع لازم است. برای آزارِ تکراری، محدودکردنِ تعامل و استفاده از قواعدِ پلتفرم می‌تواند مناسب‌تر باشد.

تفاوتِ مهمی میانِ تصحیح و اجرای نمایش وجود دارد. تصحیح می‌گوید ادعا چیست، کدام بخش نادرست است و سند کجاست. نمایش، مخاطب را به تماشای تحقیر دعوت می‌کند. اولی می‌تواند پرونده را ببندد؛ دومی برای ادامه‌داشتن ساخته شده است. یک جنبشِ مسئول باید بتواند حتی پاسخِ درست را از شکلِ زیان‌بارِ عرضهٔ آن جدا کند.

معیارهای دیگری برای موفقیت

پیشنهاد می‌کنم جمع‌های سیاسی فقط عددِ بازدید را گزارش نکنند. از همکاریِ پایدار، کارِ تکمیل‌شده، اصلاحِ خطا و مشارکتِ دوبارهٔ داوطلبان نیز سخن بگویند. اگر جلسه‌ای کم‌مخاطب به برنامه‌ای قابلِ اجرا برسد، شاید ارزشش از جدالی پربازدید بیشتر باشد. معیار باید به هدف وصل شود، نه به هیجانِ لحظه‌ای.

ما نمی‌توانیم قواعدِ همهٔ پلتفرم‌ها را فوراً تغییر دهیم، اما می‌توانیم پاداشِ درونِ جمعِ خود را تغییر دهیم. کسی که اختلاف را منصفانه حل می‌کند باید دیده شود. کسی که سندی را اصلاح می‌کند نباید تحقیر شود. کسی که دیگران را به کار می‌گیرد باید بیش از کسی که آن‌ها را از کار می‌اندازد اعتبار بگیرد. این، بخشی از استقلالِ سیاسی در عصرِ شبکه‌هاست.

فصل هفتم

پادشاهی مشروطه و آزمونِ آزادیِ مخالف

پادشاهی‌خواهیِ من با چهار تعهد معنا پیدا می‌کند: تمامیت ارضی و حاکمیت ملی، سکولاردموکراسی، آزادی‌های فردی و برابری در برابر قانون، و حقِ مردم برای انتخابِ نظامِ سیاسی. این چهار محور در وب‌سایتِ پروژهٔ شکوفایی ایران نیز به‌عنوان بنیادِ همگرایی آمده‌اند. [۱۴] ارزشِ آن‌ها در تکرارِ لفظی نیست؛ در لحظه‌ای روشن می‌شود که اجرای آن‌ها به سودِ رقیبِ ما باشد.

اگر حقِ انتخابِ مردم جدی است، جمهوری‌خواه نیز حق دارد برای پیشنهادش تبلیغ کند. اگر آزادیِ بیان جدی است، نقدِ خاندان پهلوی به‌خودی‌خود جرمِ اخلاقی یا سیاسی نیست. اگر برابری جدی است، شهروند به دلیلِ پیشینهٔ حزبیِ قانونی و غیرخشونت‌آمیزش از حقِ حضور محروم نمی‌شود. و اگر سکولاردموکراسی جدی است، هیچ شخص یا نمادی از پرسش و ارزیابی بیرون نمی‌ماند.

شاهِ معتبر و قدرتِ محدود

وقتی از شاهِ قوی سخن می‌گویم، مقصودم شاهِ معتبر در چارچوبِ قانون است؛ نمادی که توانِ پیوندزدنِ بخش‌های جامعه را داشته باشد و حدودِ اختیارش روشن باشد. قدرتِ بی‌مهار با اعتبارِ ملی یکی نیست. ممکن است شخصی اختیارِ فراوان داشته باشد و اعتمادِ اندکی؛ ممکن است نهادی اختیارِ اجراییِ محدود داشته باشد و در حفظِ پیوستگیِ جامعه مؤثر باشد.

همچنین دولتِ قوی را با دولتِ سرکوبگر یکی نمی‌دانم. دولتِ قوی باید بتواند خدمات عمومی ارائه کند، قانون را بی‌طرفانه اجرا کند و از حقوقِ شهروندان دفاع کند. ملتی قوی است که اعضایش بتوانند آزادانه مشارکت کنند و نهادهایشان را بازخواست کنند. این سه مفهوم باید یکدیگر را محدود و تکمیل کنند؛ نباید به نردبانی برای اختیارِ نامحدودِ فرد تبدیل شوند.

من شاهزاده رضا پهلوی را دارای ظرفیتِ مهمِ رهبری و همگرایی می‌دانم. اما این داوریِ سیاسی، رأیِ آیندهٔ مردم را پیشاپیش صادر نمی‌کند. استفادهٔ احساسی از عنوانِ شاه در میانِ هواداران، با تعیینِ حقوقیِ نظامِ آینده متفاوت است. مسئولیتِ ما آن است که این تفاوت را روشن نگه داریم، به‌ویژه وقتی می‌خواهیم اعتمادِ کسانی را جلب کنیم که هنوز پادشاهی‌خواه نیستند.

هوادار نمی‌تواند قانونِ خصوصی بسازد

اگر هواداری به نامِ دفاع از شاهزاده رضا پهلوی، دیگران را تهدید کند یا از حقِ حضور محروم بداند، صرفِ ادعای وفاداری، رفتارش را موجه نمی‌کند. حتی نمی‌توان هر سخنِ هوادار را موضعِ رسمیِ شاهزاده دانست. باید میانِ رهبری، نهادِ رسمی، تشکلِ همسو و حسابِ شخصی تمایز گذاشت. این تفکیک برای پاسخ‌گویی لازم است و از نسبت‌دادنِ بی‌دلیلِ هر رفتار به یک مرکز جلوگیری می‌کند.

در عین حال، جمعِ هواداران در برابرِ فرهنگی که تشویق می‌کند مسئول است. نمی‌توان خشونتِ زبانی را هنگامِ حمله به دیگران تشویق کرد و هنگامِ اعتراض، آن را صرفاً نظرِ شخصی خواند. اگر رفتاری با چهار اصل ناسازگار است، باید همان‌جا و با معیارِ عمومی نقد شود؛ نه فقط وقتی از اردوگاهِ مقابل سر می‌زند.

پهلوی پلاس و ظرفیتِ اصلاح

برداشتِ من از پهلویِ آینده‌گرا و تعبیرِ «پهلوی پلاس»، افزودنِ تضمین‌های حقوقی و نهادی به سرمایهٔ تاریخیِ دولت‌سازی و نوسازی است. اینجا این تعبیر را به‌عنوان نگاهِ خودم به کار می‌برم، نه نامِ رسمیِ همهٔ برنامه‌های شاهزاده. تاریخ می‌تواند الهام‌بخش باشد، اما هیچ دوره‌ای نباید از بررسیِ انتقادی مصون بماند.

وفاداریِ بالغ اجازه می‌دهد دربارهٔ دستاوردها و محدودیت‌های گذشته هم‌زمان حرف بزنیم. اگر برای دفاع از آینده ناچار شویم هر تصمیمِ گذشته را کامل معرفی کنیم، استدلالمان شکننده می‌شود. مردم حق دارند بپرسند چه چیزهایی حفظ خواهد شد و چه چیزهایی اصلاح می‌شود. پاسخِ مستدل به این پرسش‌ها، از صدها حمله به منتقدان مفیدتر است.

پادشاهی مشروطه زمانی می‌تواند به انسجام کمک کند که مخالفِ پادشاهی نیز امنیتِ خود را در آن ببیند. این معیار دشوار است، اما قابلِ دورزدن نیست. جنبشی که فقط برای دوستانش آزادی می‌خواهد، هنوز از منطقِ اردوگاه بیرون نیامده است. من از پادشاهی‌خواهی انتظارِ بیشتری دارم؛ چون ادعایش بزرگ‌تر از ادارهٔ یک جمعِ هم‌عقیده است.

فصل هشتم

اسرائیل و تغییرِ افقِ راهبردی

در روایتِ شخصیِ من، سفرِ اسرائیل نقطه‌ای برای بازنگری بود. ارزشِ سیاسیِ آن را در گشودنِ افقی می‌دیدم که جمهوری اسلامی کوشیده است ناممکن جلوه دهد: ایران می‌تواند با اسرائیل رابطهٔ عادی داشته باشد، با همسایگانِ عرب همکاری کند و منافعِ خود را در خصومتِ دائمی مصرف نکند. دفاعِ من از این افق، بخشی از نگاهِ من به بازسازیِ ایران است.

اما برای دفاع از یک افقِ درست، نباید استدلالِ نادقیق ساخت. میانِ تاریخ، نماد، منفعتِ امنیتی و تصمیمِ امروزِ دولت‌ها تفاوت وجود دارد. کوروش برای ایرانیان و یهودیان حاملِ معنای تاریخیِ مهمی است؛ اما خاطرهٔ مشترک، خودبه‌خود قراردادِ سیاسیِ امروز تولید نمی‌کند. همکاری به اعتماد، نهاد، منافعِ متقابل و تصمیم‌های مشخص نیاز دارد.

تاریخ، سرمایه است نه چکِ سفید

روایتِ بازگشتِ تبعیدیانِ یهودی در روزگار کوروش و بازسازیِ معبد، در سنتِ کتابِ مقدس جایگاهِ مهمی دارد. توضیحِ موزهٔ بریتانیا دربارهٔ استوانهٔ کوروش نیز تصریح می‌کند که نامِ یهودیان در خودِ متنِ استوانه نیامده است. [۵] برای استفادهٔ مسئولانه از تاریخ، باید این تمایزِ کوچک اما مهم را حفظ کرد. دقت، از ارزشِ پیوندِ تاریخی کم نمی‌کند؛ آن را در برابرِ نقد مقاوم‌تر می‌کند.

دورهٔ پهلوی نیز برای بسیاری از یهودیانِ ایران با گسترشِ فرصت‌های آموزشی، اجتماعی و اقتصادی همراه بود و روابطِ ایران و اسرائیل توسعه یافت. با این حال، همان منابعِ تاریخی از تنش‌ها و آسیب‌پذیری‌ها نیز سخن می‌گویند. [۶] دفاع از دستاوردها به افسانهٔ بی‌نقص‌بودن نیاز ندارد. آینده باید بر برابریِ قانونیِ پایدار استوار شود تا امنیتِ هیچ اقلیتی تنها به حسنِ نیتِ یک شخص وابسته نباشد.

برداشتِ من از نیازِ منطقه‌ای

به باور من، یک ایرانِ بزرگ، باثبات، سکولار و برخوردار از مشروعیتِ مردمی می‌تواند برای اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه شریکِ مهمی باشد. این یک استدلالِ راهبردی است، نه ادعای آگاهی از تصمیم‌های محرمانهٔ دولت‌ها. اندازه، موقعیت و ظرفیتِ ایران می‌تواند در همکاریِ منطقه‌ای اهمیت داشته باشد، اما هیچ کشورِ دیگری صرفاً برای تحققِ آرمانِ سیاسیِ ما عمل نمی‌کند.

از این رو، باید رابطهٔ خارجی را بر منافعِ ملی و تعهداتِ روشن بنا کرد. دوستیِ ایرانیان و اسرائیلیان برای من ارزشمند است؛ اما دوست‌داشتنِ یک کشور، ضرورتِ ارزیابیِ مستقلِ سیاست‌های آن را از بین نمی‌برد. استقلالِ رأی، دشمنی نیست. همان معیاری که درونِ جنبش از آن دفاع می‌کنم، در روابطِ خارجی نیز لازم است.

جنگِ ۲۰۲۵ و خطرِ نتیجه‌گیریِ شتاب‌زده

گزارشِ آژانسِ بین‌المللیِ انرژیِ اتمی، حملاتِ ۱۳ تا ۲۴ ژوئن ۲۰۲۵ و مشارکتِ بعدیِ آمریکا را ثبت کرده است. نامهٔ رسمیِ رئیس‌جمهور آمریکا به کنگره، عملیاتِ آمریکا علیه سه تأسیساتِ هسته‌ای را محدود در هدف و دامنه توصیف می‌کند. [۷، ۸] از وقوعِ این حملات نمی‌توان به‌تنهایی نتیجه گرفت که دولت‌های درگیر، یک شکلِ مشخصِ حکومتِ آیندهٔ ایران را تضمین کرده‌اند.

من این تحولات را نشانه‌ای از تغییرِ توازن می‌دیدم و اهمیتِ شاهزاده رضا پهلوی را در عرضهٔ یک افقِ سیاسی بیشتر ارزیابی کردم. اما اگر همین ارزیابی به تصورِ «کار تمام است و فقط تقسیمِ مقام مانده» تبدیل شود، به خطایی خطرناک رسیده‌ایم. فرصتِ خارجی بدونِ اعتمادِ داخلی، برنامه و سازمان، ممکن است به نتیجهٔ مطلوب نرسد.

هیچ جراحِ تروما نمی‌تواند هزینهٔ انسانیِ جنگ را صرفاً یک متغیرِ حاشیه‌ای بداند. در عینِ محکوم‌کردنِ سیاست‌های جمهوری اسلامی، باید جانِ غیرنظامیان، درمانِ مجروحان و تداومِ خدمات را در مرکز نگه داشت. سیاستِ رهایی‌بخش نباید به تماشاگرِ بی‌دردِ رنج تبدیل شود. هدفِ گذار، زندگیِ بهترِ مردم است؛ خودِ بحران، هدف نیست.

خطاب به دوستانِ چپ

از دوستانِ چپ می‌پرسم: اگر رفاه، آزادیِ زنان و حقوقِ کارگران معیارِ شماست، چرا این معیارها باید در برابرِ اسلامِ سیاسی کم‌رنگ شوند؟ نقدِ سیاستِ دولتِ اسرائیل حقِ شماست؛ اما حمایت از نیروهای اقتدارگرا یا توجیهِ خشونت علیهِ غیرنظامیان، عدالت‌خواهی نیست. در همان حال، هر دفاع از حقوقِ فلسطینیان را نیز نمی‌توان حمایت از اسلامِ سیاسی دانست. این دو یکی نیستند.

من از همکاریِ ایرانیان و اسرائیلیان دفاع می‌کنم و می‌خواهم چپِ دموکرات نیز امکانِ آن را بررسی کند. اختلافِ ما دربارهٔ منطقه نباید مانعِ توافق بر حقوقِ شهروندی، سکولاریسم و حقِ انتخابِ مردمِ ایران شود. اگر هدفِ ما جذبِ نیروست، باید پرسشِ روشن طرح کنیم، نه اینکه با یک برچسب، همهٔ راه‌های گفت‌وگو را ببندیم.

فصل نهم

مخالفِ پادشاهی دشمنِ ایران نیست

در میدانِ سیاسیِ ایران، نام‌ها و جریان‌های بسیار متفاوتی حضور دارند: حزب کمونیست کارگری، جریان‌های فداییِ اکثریت و اقلیت، توده‌ای‌ها، جمهوری‌خواهان و چهره‌هایی چون مسیح علی‌نژاد، گلشیفته فراهانی و حامد اسماعیلیون. نام‌بردن از آن‌ها در اینجا به معنای همسان‌دانستنِ برنامه، سابقه یا موضعِ امروزِ آن‌ها نیست. هیچ فهرستِ اسامی، جای بررسیِ دقیقِ هر موضع را نمی‌گیرد.

من ممکن است با بخشی از دیدگاه‌های این جریان‌ها یا اشخاص اختلافِ عمیق داشته باشم. حق دارم استدلال کنم که راهبردی نادرست است، ائتلافی ناکارآمد بوده یا سخنی به تفرقه کمک می‌کند. اما حقِ نقد، مجوزِ نسبت‌دادنِ انگیزهٔ پنهان بدونِ سند نیست. همچنین اختلاف با شاهزاده رضا پهلوی، به‌تنهایی دلیلِ دشمنی با ایران یا همکاری با جمهوری اسلامی نیست.

نقدِ موضع، مسئولیتِ مشخص می‌خواهد

اگر می‌گوییم سخنی زیان‌بار بوده است، باید خودِ سخن، زمان، زمینه و پیامدِ موردِ ادعا را نشان دهیم. اگر می‌گوییم تصمیمی مانعِ همکاری شده، باید توضیح دهیم چه توافقی ممکن بوده و کدام رفتار آن را مختل کرده است. این روش شاید کندتر از برچسب‌زدن باشد، اما امکانِ پاسخ و تصحیح ایجاد می‌کند.

در مقابل، جمله‌هایی مانند «همهٔ آن‌ها همیشه چنین‌اند» معمولاً راهِ بررسی را می‌بندند. یک حزب را نمی‌توان بدونِ تفکیکِ دوره‌ها و مواضعش فهمید؛ یک فرد را نیز نباید به بدترین جمله‌ای که از او می‌شناسیم فروکاست. دقت به معنای نرم‌شدنِ نقد نیست. نقدِ دقیق می‌تواند بسیار تند باشد، زیرا به موضوعی روشن اصابت می‌کند.

پاسخ به ترس از استبداد

کسی که پادشاهی‌خواهان را مستبد می‌داند، ممکن است از تجربهٔ تاریخی، رفتارِ بعضی هواداران یا برداشتِ نادرستِ خود تأثیر گرفته باشد. پاسخِ مؤثر، تهدیدِ او نیست. باید نشان دهیم چه تضمین‌هایی برای آزادیِ رقیب، انتخاباتِ آزاد، پاسخ‌گویی و محدودیتِ قدرت پیشنهاد می‌کنیم. اگر در پاسخ به ترسِ او از استبداد، فریاد بزنیم که حقِ حضور ندارد، خودمان برای ترسش شاهد فراهم کرده‌ایم.

این مسئولیت متقابل است. جمهوری‌خواه نیز نباید هر پادشاهی‌خواه را فاقدِ عقل یا دشمنِ آزادی بداند. چپ نباید عدالت را ملکِ انحصاریِ خود بداند و راست نیز نباید هر مطالبهٔ اجتماعی را توطئه علیهِ مالکیت بخواند. بااین‌حال، من در این کتاب پیش از دیگران از جمعِ خودم مطالبه می‌کنم، زیرا اصلاحِ رفتارِ خودمان در اختیارِ ماست.

از سودبردنِ حکومت تا ادعای وابستگی

جمهوری اسلامی می‌تواند از نزاعِ مخالفان سود ببرد، بی‌آنکه هر شرکت‌کننده در نزاع مأمورِ آن باشد. بهره‌برداری، حمایتِ پنهان و هدایتِ مستقیم، سه ادعای متفاوت‌اند و هرکدام شواهدِ خود را می‌خواهند. این تمایز را در مقالهٔ «برچسب امنیتی و خطای راهبردی در اپوزیسیون ایران» نیز برجسته کرده‌ام. [۱۵]

اتهامِ امنیتیِ بی‌سند دو آسیب دارد: آبروی اشخاص را هدف می‌گیرد و تصویری از حکومت می‌سازد که گویی پشتِ هر اختلافی حضورِ مطلق دارد. چنین تصویری می‌تواند اعتمادِ متقابل را ناممکن کند. مبارزه با دستگاهِ سرکوب به شناختِ دقیق نیاز دارد؛ نه به تکثیرِ بدگمانی تا جایی که دیگر هیچ همکاری‌ای امن به نظر نرسد.

اختلافی که باقی می‌ماند

ممکن است پس از گفت‌وگو همچنان توافق نکنیم. این شکستِ اخلاقیِ هیچ‌یک نیست. می‌توان دربارهٔ پادشاهی اختلاف داشت و برای آزادیِ یک زندانی یا دفاع از حقِ تشکل همکاری کرد. می‌توان همکاریِ مشترک نداشت و در عینِ حال از آزارِ یکدیگر پرهیز کرد. درجاتِ رابطه بیشتر از دو حالتِ بیعت و دشمنی است.

من نمی‌خواهم همهٔ نیروها در یک سازمان حل شوند. انسجامِ ملی، پاک‌کردنِ تفاوت‌ها نیست. می‌خواهم اختلاف در اندازهٔ واقعیِ خود بماند و هر اختلافِ قابلِ مدیریت به جنگِ حیثیتی تبدیل نشود. ایرانیِ مخالفِ من، اگر قواعدِ زندگیِ آزاد را می‌پذیرد، بخشی از آیندهٔ همین کشور است. بیرون‌راندنِ او از تعریفِ ملت، به آزادیِ ایران کمک نمی‌کند.

فصل دهم

سینیوریسم سیاسی و مسئولیتِ آلترناتیو

تعبیرِ «سینیوریسم سیاسی» را برای بلوغِ مسئولانه به کار می‌برم: توانِ دیدنِ مسئلهٔ بزرگ‌تر، ادارهٔ اختلاف و پذیرفتنِ هزینهٔ تصمیم. منظورم امتیازِ سنی، عنوانِ دانشگاهی یا حقِ قیمومت بر دیگران نیست. فردی جوان می‌تواند در این معنا سینیور باشد و فردی با دهه‌ها سابقه، همچنان سیاست را به یقه‌گیری تقلیل دهد.

«جونیوریسم سیاسی» در این کتاب نامِ یک رفتار است: واکنشِ بی‌وقفه به تحریک، اشتباه‌گرفتنِ هیاهو با قدرت و نیازِ دائمی به اثباتِ خود از راهِ کوچک‌کردنِ دیگری. این واژه‌ها را به‌عنوان اصطلاحاتِ تحلیلیِ خودم تعریف می‌کنم؛ نه تشخیصِ علمی و نه سلسله‌مراتبِ ارزشِ انسان‌ها.

آلترناتیو باید از امروز نشانه‌های اداره‌کردن داشته باشد

کسی که مدعیِ ادارهٔ کشور است، باید بتواند جلسه‌ای را منصفانه اداره کند. باید بتواند با منتقد کار کند، اشتباهِ خود را اصلاح کند و دربارهٔ منابع پاسخ بدهد. اگر در جمعی کوچک، هر اختلاف به اخراج و اتهام ختم می‌شود، وعدهٔ ادارهٔ کشوری متکثر نیازمندِ توضیحِ جدی است.

این انتظار به معنای مطالبهٔ بی‌نقص‌بودن نیست. تشکل‌ها خطا می‌کنند. تفاوت در این است که آیا سازوکارِ اصلاح دارند یا هر خطا را با حمله به پرسشگر می‌پوشانند. یک آلترناتیوِ معتبر باید بتواند بگوید چه کسی تصمیم گرفته، چه اطلاعاتی در دست بوده و چگونه می‌توان تصمیم را بازبینی کرد. اعتبار از پاسخ‌گویی می‌آید، نه از ادعای ناپذیرفتنِ خطا.

رهبرِ ارکستر و آزادیِ نوازندگان

من برای توضیحِ رهبری از تصویرِ ارکستر استفاده کرده‌ام: سازها متفاوت‌اند، اما زمان و جهتِ مشترک دارند. این استعاره وقتی مفید است که فراموش نکنیم جامعه، ارکستری با فرمانِ مطلقِ یک نفر نیست. توافقِ

سیاسی باید داوطلبانه، روشن و قابلِ بازبینی باشد. رهبری، هماهنگی ایجاد می‌کند؛ اختیارِ اندیشیدن را از اعضا نمی‌گیرد.

اگر حامیانِ شاهزاده رضا پهلوی می‌خواهند او محورِ همگرایی باشد، باید ورود به این همکاری را ممکن کنند. دعوتی که با تحقیرِ مهمان همراه است، دعوت نیست. باید معلوم باشد جمهوری‌خواه، چپِ پارلمان‌گرا یا فعالِ مستقل چگونه می‌تواند بر سرِ کارِ مشترک همکاری کند، بی‌آنکه مجبور باشد همهٔ دیدگاه‌هایش را واگذار کند.

کارِ نامرئیِ بلوغ

بخشِ مهمی از سیاستِ بالغ، کم‌هیجان است: تنظیمِ صورت‌جلسه، پیگیریِ تعهد، حلِ اختلافِ دو داوطلب، اصلاحِ یک ترجمه و حفظِ ارتباط با کسی که ناراحت شده است. این کارها کمتر از جدالِ علنی دیده می‌شوند، اما بدونِ آن‌ها هیچ سازمانی دوام نمی‌آورد. اگر فقط سخنران و افشاگر تربیت کنیم، برای کارهای ضروریِ جمع کسی باقی نمی‌ماند.

سینیوریسم یعنی بتوانیم در لحظهٔ خشم، هزینهٔ جمع را ببینیم. گاهی حق با ماست، اما شیوهٔ اثباتِ آن به پروژه آسیب می‌زند. باید راهی یافت که هم حقیقت حفظ شود و هم جمع قربانیِ نمایشِ پیروزی نشود. این کار دشوارتر از پاسخِ تند است، زیرا به صبر و طراحیِ رابطه نیاز دارد.

مخالفتِ داخلی و سلامتِ تصمیم

در یک جمعِ بالغ، برای مخالفت جای مشخص وجود دارد. نظرِ اقلیت ثبت می‌شود؛ تصمیمِ موقت با حکمِ ابدی اشتباه نمی‌شود؛ و کسانی که پس از بحث همراهی می‌کنند، مجبور نیستند وانمود کنند هرگز اختلافی نداشته‌اند. اگر اعضا تنها دو راه داشته باشند، سکوت یا خروج، تشکل به‌تدریج اطلاعاتِ مهم را از دست می‌دهد.

همچنین کسی نباید برای حفظِ وحدت، فساد یا آزار را بپوشاند. وحدتِ مبتنی بر ترسِ قربانیان، وحدتِ سالم نیست. شکایت باید مسیرِ رسیدگیِ منصفانه داشته باشد و ادعاها نیز با حقِ پاسخ بررسی شوند. هم حمایت از آسیب‌دیده لازم است و هم پرهیز از حکمِ شتاب‌زده. بلوغ یعنی ساختنِ قاعده برای همین دشواری‌ها.

ما اگر جنبشِ آلترناتیو هستیم، باید از اکنون در اندازهٔ مسئولیتِ خود رفتار کنیم. هر روزِ ما نباید با نامِ تازه‌ای برای حمله آغاز شود. باید با مسئله‌ای برای حل آغاز شود. ایران به دولتمردی نیاز دارد؛ و دولتمردی را نمی‌توان برای فردای پیروزی ذخیره کرد. باید آن را امروز، در کوچک‌ترین جمع‌ها تمرین کرد.

فصل یازدهم

از همگراییِ شعاری تا انسجامِ سیاسی

«انسجام ملی» یا National Consolidation در کاربردِ من، توانِ پایدارِ همکاری میانِ نیروهای متفاوت بر سرِ هدف و قواعدِ مشترک است. این تعبیر را معادلِ انحلالِ همهٔ احزاب در یک سازمان نمی‌گیرم. همچنین آن را با مفهومِ تخصصیِ تحکیمِ دموکراسی پس از گذار یکسان نمی‌دانم. موضوعِ این فصل، ساختنِ ظرفیتِ عملِ مشترک در شرایطِ پراکندگی است.

تجربهٔ امید و سپس اختلاف، باید ما را به طراحیِ بهتر برساند؛ نه به این نتیجهٔ راحت که ایرانیان ذاتاً نمی‌توانند با هم کار کنند. چنین حکم‌هایی هم نادقیق‌اند و هم مسئولیتِ طراحیِ نهاد را از دوشِ ما برمی‌دارند. باید پرسید همکاری بر چه موضوعی، با چه حدودی، برای چه مدت و با کدام شیوهٔ حلِ اختلاف تعریف شده بود.

حداقلِ مشترک باید واقعی باشد

ائتلافی که بر سرِ همه‌چیز توافق می‌طلبد، پیش از آغاز کوچک می‌شود. ائتلافی که دربارهٔ هیچ قاعده‌ای توافق ندارد، در نخستین بحران می‌شکند. راهِ میانه، حداقلِ روشن است: هدفِ مشترک، حقوقِ بنیادین، شیوهٔ تصمیم‌گیری و حدودِ نمایندگی. دربارهٔ شکلِ نهاییِ نظام و سیاست‌های اقتصادی می‌توان اختلاف داشت و همچنان به رأیِ آزاد و برابریِ حقوقی متعهد بود.

چهار اصلِ موردِ حمایتِ من می‌توانند مبنای این گفت‌وگو باشند. اما تکرارشان کافی نیست؛ باید روشن شود در عمل چه تعهدی ایجاد می‌کنند. حقِ انتخاب، یعنی نتیجه‌ای خلافِ ترجیحِ خود را نیز با قواعدِ عادلانه بپذیریم. برابری، یعنی عضوِ جمعِ ما امتیازِ حقوقیِ بیشتری نداشته باشد. سکولاریسم، یعنی باور یا بی‌باوریِ مذهبی، شرطِ شهروندی نشود.

همکاری را از کارِ مشخص آغاز کنیم

به جای مطالبهٔ اتحادِ کامل، می‌توان با یک کارِ محدود آغاز کرد: تهیهٔ سندی دربارهٔ نیازهای انسانی، دفاع از آزادیِ بیان، ترجمهٔ گزارشِ معتبر یا برگزاریِ گفت‌وگویی با قواعدِ روشن. پروژه باید نتیجهٔ قابلِ مشاهده، مسئولِ مشخص و زمانِ بازبینی داشته باشد. اعتماد، با دیدنِ عملِ قابلِ اتکا رشد می‌کند؛ با اعلامیهٔ وحدت به‌تنهایی ساخته نمی‌شود.

در چنین همکاری‌ای، نام و سهمِ هر طرف باید محترم بماند. مصادرهٔ موفقیتِ مشترک به نامِ یک اردوگاه، بذرِ اختلافِ بعدی است. اگر قرار است بیانیه‌ای مشترک منتشر شود، حقِ ویرایش، زمانِ پاسخ و حدودِ استفاده از نام‌ها باید از پیش معلوم باشد. بسیاری از نزاع‌های حیثیتی از ابهام‌هایی آغاز می‌شوند که می‌شد با چند توافقِ ساده پیشگیری کرد.

سه دایرهٔ رابطه

برای کارِ عملی، سه دایره پیشنهاد می‌کنم. دایرهٔ نخست، همکارانی‌اند که بر هدف و قواعدِ پروژه توافق دارند. دایرهٔ دوم، نیروهایی‌اند که فقط در موضوعاتی محدود همکاری می‌کنند. دایرهٔ سوم، رقبایی‌اند که همکاری نمی‌کنند، اما حقوقشان محترم است و می‌توان با آن‌ها از تشدیدِ نزاع پرهیز کرد. این دایره‌ها رتبه‌بندیِ ارزشِ انسان‌ها نیستند؛ توصیفِ شکلِ رابطه‌اند.

جابجایی میانِ دایره‌ها باید ممکن باشد. کسی که امروز همکاریِ محدودی دارد، شاید فردا شریکِ نزدیک‌تری شود. کسی که از پروژه‌ای خارج می‌شود، لازم نیست دشمن اعلام شود. خروجِ محترمانه، بخشی از همکاریِ سالم است. جمعی که فقط ورود را می‌پذیرد و خروج را خیانت می‌خواند، نمی‌تواند اعتمادِ بلندمدت بسازد.

اختلاف را پیش از انفجار اداره کنیم

پیشنهاد می‌کنم هر همکاری، یک مسیرِ سادهٔ حلِ اختلاف داشته باشد: نخست روشن‌کردنِ موضوع میانِ افرادِ درگیر؛ سپس گفت‌وگو با میانجیِ موردِ توافق؛ و اگر لازم شد، تصمیمِ ثبت‌شدهٔ جمع در حدودِ اختیاراتش.

این مسیر نباید برای پنهان‌کردنِ آزار یا جلوگیری از گزارشِ تخلف به مراجعِ مربوط استفاده شود. هدف، حلِ اختلافِ سیاسی و سازمانی است، نه مصون‌کردنِ متخلف.

در «آشتی‌پذیری» نیز بر توانِ فهمِ رقیب و پذیرشِ قواعدِ مشترک تأکید کرده‌ام. [۱۶] آشتیِ سیاسی، فراموشیِ مسئولیت نیست. می‌توان دربارهٔ گذشته پرسید و برای آینده همکاری کرد. می‌توان حقِ دادخواهی را حفظ کرد و از انتقامِ جمعی فاصله گرفت. این دوگانه‌های کاذب را باید کنار گذاشت تا امکانِ عمل بیشتر شود.

انسجامِ ملی با صبر، حضور و پیگیری ساخته می‌شود. کسی که پس از یک جلسهٔ ناموفق همه را ناتوان می‌خواند، هنوز کارِ دشوارِ سازمان‌دادن را آغاز نکرده است. جمع‌کردنِ انسان‌های متفاوت، مهارتی مداوم است. من از جنبش شیر و خورشید انتظار دارم این مهارت را نشانهٔ قدرت بداند؛ نه سازشکاری یا ضعف.

فصل دوازدهم

کم‌کردنِ آسیبِ اختلاف بدونِ دشمن‌سازی

همه با ما متحد نخواهند شد. بعضی از اساس با پادشاهی مخالف‌اند؛ بعضی به رهبریِ موردِ حمایتِ ما اعتماد ندارند؛ بعضی نیز شیوه‌ای تخریبی برگزیده‌اند. سیاستِ بالغ باید بتواند با این واقعیت کار کند. انتظارِ رضایتِ همگانی، همان‌قدر غیرواقعی است که تبدیلِ همهٔ ناموافقان به دشمن.

وقتی از «گرفتنِ زهرِ نزاع» یا «کم‌کردنِ سمِ رفتار» سخن می‌گویم، مقصودم کاهشِ اثرِ دروغ، تحریک و فرسایش است. منظور، تهدید، آزار، خاموش‌کردنِ صدای مخالف یا تعرض به زندگیِ خصوصیِ کسی نیست. این توضیح بخشی از خودِ استدلال است: اگر برای مهارِ تخریب، به تخریبِ انسان روی آوریم، از مسئله خارج نشده‌ایم.

نخست رفتار را درست بشناسیم

همهٔ موقعیت‌ها پاسخِ یکسان نمی‌خواهند. نقدِ مستند، پاسخِ مستند می‌خواهد. سوءتفاهم، توضیح می‌خواهد. اختلافِ ارزشی، گفت‌وگویی دربارهٔ معیارها می‌خواهد. توهینِ تکراری، مرزِ روشن می‌خواهد. تهدید یا انتشارِ اطلاعاتِ خصوصی، موضوعِ حفاظت از افراد و گزارش از مسیرهای قانونی و پلتفرمی است. یکی‌کردنِ این وضعیت‌ها، یا ما را بیش‌واکنشگر می‌کند یا بی‌دفاع.

پیش از پاسخ، می‌توان پرسید: آیا ادعای مشخصی مطرح شده است؟ آیا شاهدی ارائه شده؟ آیا طرفِ مقابل به توضیح واکنشِ معقول نشان می‌دهد؟ آیا ادامهٔ بحث برای مخاطبِ عمومی فایده‌ای دارد؟ این پرسش‌ها تشخیصِ نیت نیستند؛ سنجشِ رفتارِ قابلِ مشاهده‌اند. ما به خواندنِ ذهنِ افراد دسترسی نداریم، اما می‌توانیم شکلِ تعامل را ارزیابی کنیم.

پاسخِ محدود و قابلِ رجوع

اگر ادعایی نادرست و اثرگذار است، پاسخ را روشن و محدود تنظیم کنیم: صورتِ دقیقِ ادعا، اطلاعاتِ درست، منبع و نتیجه. به خانواده، ظاهر، قومیت یا زندگیِ خصوصیِ گوینده کاری نداشته باشیم. یک پاسخِ خوب باید برای کسی که عضوِ اردوگاهِ ما نیست نیز قابلِ فهم باشد. قرار نیست فقط دوستانمان را به تشویق وادار کنیم.

پس از پاسخ، لازم نیست در هر بازنشرِ همان ادعا، نزاع را از نو اجرا کنیم. می‌توان به توضیحِ موجود ارجاع داد و به کارِ اصلی بازگشت. اگر نکتهٔ تازه‌ای مطرح شد، بررسی شود؛ اگر فقط تکرارِ توهین است، محدودکردنِ تعامل حقِ ماست. هیچ‌کس برای اثباتِ شجاعت موظف نیست تمامِ روز در دسترسِ آزار بماند.

عدمِ همکاری، بدونِ تحقیر

گاهی نتیجهٔ ارزیابی این است که همکاری با فرد یا جمعی فعلاً ممکن نیست. می‌توان این را صریح گفت: دربارهٔ قواعدِ همکاری توافق نداریم و پروژه را جداگانه ادامه می‌دهیم. لازم نیست جدایی با اعلامِ فسادِ ذاتیِ طرفِ مقابل همراه شود. درهای آینده را بی‌دلیل نسوزانیم.

این قاعده با پاسخ‌گویی تناقض ندارد. اگر مسئولیتی عمومی، منابعی مشترک یا آسیبی مشخص در میان است، توضیحِ لازم باید ارائه شود. اما اندازهٔ توضیح را مسئله تعیین می‌کند، نه میلِ ما به انتقام. اختلافِ سازمانی را به کارزارِ نابودیِ حیثیت تبدیل نکنیم و از مخاطبان نخواهیم به حسابِ شخصیِ کسی هجوم ببرند.

وحدت، پناهگاهِ خطا نیست

یک خطرِ معکوس نیز وجود دارد: کسی ممکن است هر نقدِ درونِ جنبش را با این جمله خاموش کند که «دشمنِ اصلی جمهوری اسلامی است». من این سوءاستفاده را هم رد می‌کنم. تمرکز بر هدف، به معنای تعلیقِ اصول نیست. فساد، آزار، دروغ و تعرض به حقوقِ دیگران را نمی‌توان به نامِ مصلحتِ اتحاد پوشاند.

تفاوت در شیوهٔ رسیدگی است. می‌توان تخلف را با سند و قاعده بررسی کرد، از آسیب‌دیده حمایت کرد، حقِ پاسخ را حفظ کرد و در صورتِ لزوم مسئولیت را سلب کرد. این کار، پاچه‌گیری نیست؛ حفاظت از اعتمادِ

عمومی است. پاچه‌گیری زمانی است که مسئله بهانه شود و هدف، نگه‌داشتنِ شخص در چرخهٔ بی‌پایانِ تحقیر باشد.

بازگشت به هدف

پس از هر منازعه، باید از خود بپرسیم اکنون چه کاری برای آزادی و بازسازیِ ایران باقی مانده است. اگر پاسخِ ما فقط نامِ فردِ بعدی برای حمله است، جهت را گم کرده‌ایم. پایانِ درستِ یک بحث، بازگشت به کار است: سازمان‌دادن، آگاه‌کردن، حمایت‌کردن و ساختنِ امکانِ همکاری.

به باور من، اقتدارِ اخلاقیِ جنبش از همین توانِ بازگشت می‌آید. می‌توان قاطع بود و گرفتارِ کینه نشد. می‌توان مرز داشت و انسانیتِ رقیب را حفظ کرد. می‌توان با جمهوری اسلامی مبارزه کرد و هم‌زمان نشان داد که قواعدِ ایرانِ آزاد از امروز برای ما الزام‌آور است. این دشواری را باید پذیرفت؛ راهِ آسانِ دشمن‌سازی، ما را به مقصد نمی‌رساند.



انسجام ملی؛ تفاوتِ نقش‌ها می‌تواند به ساختنِ راهی مشترک کمک کند.

نتیجه‌گیری

ایران را از حاشیه پس بگیریم

این کتاب از نقدِ دیگران آغاز نشد؛ از اعترافِ من به سهمِ خودم در رفتاری آغاز شد که امروز زیانش را روشن‌تر می‌بینم. من مسیرهای متفاوتی را پیموده‌ام: از تجربهٔ چپ و فعالیت در حزب کمونیست کارگری تا حمایت از جنبش ملی شیر و خورشید و شاهزاده رضا پهلوی. اگر این مسیر برای بحثِ ما ارزشی داشته باشد، در نشان‌دادنِ امکانِ بازنگری است، نه در ساختنِ افسانه‌ای تازه دربارهٔ بی‌خطابودنِ نویسنده.

حرفِ اصلی‌ام صریح است: جنبشی که بیشترِ نیروی خود را صرفِ دریدنِ اعتبارِ دیگر مخالفان می‌کند، با دستِ خودش میدانِ مبارزه را کوچک می‌کند. جمهوری اسلامی باید موضوعِ اصلیِ مبارزهٔ سیاسیِ ما بماند؛ ساختارِ سرکوب، حکومتِ دینی و موانعِ آزادیِ مردم. اختلافِ ما با دیگر مخالفان، نباید این هدف را به حاشیه براند.

اما تمرکز را باید درست فهمید. مبارزه با جمهوری اسلامی فقط پاسخ‌دادن به سخنانِ مقام‌های آن نیست. ساختنِ اعتماد، تدوینِ برنامه، دفاع از حقوقِ مردم، تربیتِ نیروی مسئول و آماده‌کردنِ امکانِ ادارهٔ کشور نیز بخشی از همین مبارزه است. اگر تمامِ وقتِ ما به واکنشِ روزانه مصرف شود، حتی هنگامی که نامِ حکومت را تکرار می‌کنیم، ممکن است از وظیفهٔ ساختن عقب مانده باشیم.

از پادشاهی‌خواهان می‌خواهم نامِ شاهزاده رضا پهلوی را به ابزارِ اخراجِ ایرانیان از آینده تبدیل نکنند. حمایتِ من از او به ظرفیتِ همگرایی، سکولاردموکراسی، مدرنیسم، منافعِ ملی و حقِ انتخابِ مردم پیوند خورده است. هر رفتاری که این ظرفیت را به مسابقهٔ خلوص و طلبکاری تقلیل دهد، به همان سرمایه‌ای آسیب می‌زند که مدعیِ دفاع از آن است.

از دوستانِ چپ، جمهوری‌خواه و دیگر مخالفان نیز می‌خواهم میانِ مخالفت با پادشاهی و نفیِ امکانِ همکاری تفاوت بگذارند. لازم نیست برای کارِ مشترک، تاریخ و هویتِ خود را پاک کنید. لازم است حقوقِ برابر،

قواعدِ دموکراتیک و حقِ مردم برای تعیینِ آینده را جدی بگیرید. من آماده‌ام همین معیارها را دربارهٔ خودم نیز بپذیرم.

با کسانی که می‌توان متحد شد، باید با حوصله، حضور و پیگیری کار کرد. با کسانی که تنها در موضوعی محدود همراه می‌شوند، همان همکاریِ محدود را قدر دانست. با کسانی که همراه نمی‌شوند، باید احترام را حفظ کرد و اثرِ رفتارِ مخرب را با سند، مرزبندی و پرهیز از تشدید کاهش داد. هیچ‌یک از این راه‌ها به بیعتِ اجباری یا خاموش‌کردنِ مخالف نیاز ندارد.

اگر قرار است ملتِ قوی، دولتِ قوی و پادشاهیِ معتبر و مشروط به قانون داشته باشیم، باید از اکنون شهروندِ مستقل، نهادِ پاسخ‌گو و فرهنگِ همکاری بسازیم. نمی‌توان از فردای باشکوه سخن گفت و امروز در کوچک‌ترین اختلاف، حقِ دیگری را انکار کرد. آینده در رفتارهای امروز تمرین می‌شود؛ در همین جلسه، همین پیام و همین تصمیمِ کوچک.

صندلی‌هایی که هنوز وجود ندارند، نباید از ایرانِ واقعی مهم‌تر شوند. رنجِ گذشته نباید به سندِ مالکیتِ آینده تبدیل شود. تعدادِ پسندها نباید جای اعتمادِ مردم را بگیرد. و هیچ‌کس نباید برای اثباتِ وفاداری، هر روز هم‌میهنِ تازه‌ای را دشمن اعلام کند.

ما اگر مدعیِ آلترناتیو هستیم، باید بزرگ‌تر از حاشیه رفتار کنیم. باید بتوانیم دعوایی را تمام کنیم، همراهی را نگه داریم، منتقدی را بشنویم و کاری را به نتیجه برسانیم. این همان سینیوریسمِ سیاسی است که از آن دفاع می‌کنم: مسئولیت‌پذیری در اندازهٔ یک کشور، نه پیروزیِ لحظه‌ای در یک رشته‌پیام.

پاچهٔ یکدیگر را رها کنیم. راهِ ایران طولانی‌تر و مسئولیتِ ما بزرگ‌تر از این نزاع‌هاست. ایران را پس می‌گیریم تا برای همهٔ ایرانیان خانه‌ای آزاد بسازیم؛ خانه‌ای که حتی مخالفِ ما بتواند در آن بی‌ترس زندگی کند.

دکتر پیمان بخشایش | لیدز | ۳ نوامبر ۲۰۲۶

پیوست کاربردی

منشورِ کوتاهِ خروج از پاچه‌گیری

این منشور، پیشنهادِ نویسنده برای جمع‌های مدنی و سیاسی است. می‌توان آن را با توافقِ اعضا و متناسب با موضوعِ کار اصلاح کرد. هدف، ایجادِ معیارِ روشن برای همکاری است، نه صدورِ گواهیِ پاکی برای اشخاص.

ده تعهدِ قابلِ اجرا

۱. موضوعِ اصلیِ فعالیت را روشن می‌نویسیم و هر هفته بررسی می‌کنیم چه مقدار از کارمان به آن مربوط بوده است.

۲. میانِ نقدِ موضع، ادعای تخلف و اتهامِ امنیتی فرق می‌گذاریم و برای هر ادعا، شاهدِ متناسب می‌خواهیم.

۳. از توهین به خانواده، ظاهر، جنسیت، قومیت، دین یا بی‌دینیِ اشخاص پرهیز می‌کنیم و اطلاعاتِ خصوصیِ آنان را منتشر نمی‌کنیم.

۴. برای اصلاحِ خطا راهِ روشن می‌گذاریم؛ تصحیح و عذرخواهی را بهانهٔ تحقیرِ بیشتر نمی‌کنیم.

۵. عضویت یا همکاری را به گذشتهٔ خانوادگی و ادعای وفاداریِ موروثی مشروط نمی‌کنیم؛ تعهد و رفتارِ امروز را می‌سنجیم.

۶. مسئولیت‌ها، منابع مالی و تعارضِ منافع را تا حدِ لازم برای پاسخ‌گویی روشن می‌کنیم و اطلاعاتِ حساسِ افراد را حفظ می‌کنیم.

۷. هیچ مقام یا منفعتِ اقتصادی را پاداشِ وفاداری نمی‌دانیم؛ معیارِ مسئولیت، صلاحیت و پاسخ‌گویی است.

۸. برای اختلاف، میانجیگری و حقِ پاسخ پیش‌بینی می‌کنیم؛ این مسیر مانعِ گزارشِ آزار یا تخلف به مرجعِ مربوط نمی‌شود.

۹. با مخالفانی که همکاری نمی‌کنند، از تهدید و کارزارِ آزار پرهیز می‌کنیم؛ مرزِ تعامل را صریح و محترمانه تعیین می‌کنیم.

۱۰. موفقیت را با کارِ انجام‌شده، اعتمادِ حفظ‌شده و امکانِ مشارکت می‌سنجیم؛ بازدید و تشویق، تنها معیارِ ما نیست.

پنج پرسش پیش از انتشارِ پاسخ

دقیقاً به کدام ادعا پاسخ می‌دهم؟ متنِ اصلی و زمینهٔ آن را دیده‌ام؟ چه نتیجه‌ای می‌تواند این بحث را پایان دهد؟ آیا پاسخم برای مخاطبِ بیرون از جمع نیز قابلِ بررسی است؟ پس از این پاسخ، چگونه به کارِ اصلی بازمی‌گردم؟

اگر نمی‌توانم موضوع را در یک جملهٔ روشن بنویسم، احتمالاً هنوز برای انتشارِ پاسخ آماده نیستم. اگر تنها نتیجهٔ مطلوبم شرمساریِ دائمیِ شخص است، لازم است از نو دربارهٔ هدفم فکر کنم. و اگر اطلاعاتِ تازه‌ای ارائه شده، باید امکانِ اصلاحِ نظرِ خودم را باز بگذارم.

سه نمونهٔ تمثیلی از بازنویسیِ پاسخ

به جای «تو همیشه مزدور بوده‌ای»، می‌توان نوشت: «با این موضع مخالفم، چون این پیامد را دارد؛ برای ادعای وابستگی سندی در دست ندارم و چنین نسبتی نمی‌دهم.»

به جای «اگر با شاهزاده نیستی، ایرانی نیستی»، می‌توان نوشت: «من از رهبریِ شاهزاده رضا پهلوی حمایت می‌کنم و می‌خواهم بدانم آیا بر سرِ این کارِ مشخص و قواعدِ دموکراتیک می‌توانیم همکاری کنیم.»

به جای «قدیمی‌ها باید سهمِ بیشتری بگیرند»، می‌توان نوشت: «سابقهٔ خدمت محترم است؛ مسئولیتِ تازه را با نیازِ کار، صلاحیت و پاسخ‌گویی تعیین کنیم.»

مرورِ ماهانهٔ یک جمع

یک بار در ماه، بدونِ نام‌بردن و شرمسارکردنِ افراد، چهار موضوع را مرور کنیم: کارهایی که تمام شده؛ همکاری‌هایی که دوام آورده؛ خطاهایی که اصلاح شده؛ و نزاع‌هایی که وقتِ زیادی گرفته است. سپس یک تغییرِ کوچک و قابلِ اجرا انتخاب کنیم. قرار نیست این مرور به دادگاهِ تازه‌ای تبدیل شود. هدف، یادگیریِ جمعی است.

واژه‌نامهٔ کتاب

پاچه‌گیری سیاسی: تبدیلِ نقد یا اختلاف به درگیریِ مداومی که شخص را هدف می‌گیرد و حرکت به سوی هدفِ مشترک را مختل می‌کند.

خلوص‌گرایی سیاسی: سنجشِ حقِ حضورِ افراد بر اساسِ پاکیِ ادعاییِ هویت و سابقهٔ اردوگاهی، به جای تعهد و رفتارِ قابلِ بررسی.

پرونده‌شویی: بازسازیِ گزینشی یا تحریف‌آمیزِ گذشتهٔ خود برای کسبِ اعتبارِ امروز؛ متفاوت از خودانتقادی و اصلاحِ صادقانه.

اقتصادِ غنیمت: نگاه به قدرت و منابعِ عمومی به‌عنوان سهمِ ازپیش‌طلب‌شدهٔ هواداران؛ در این کتاب یک الگوی تحلیلی است، نه اتهام به فردِ مشخص.

سینیوریسم سیاسی: بلوغِ مسئولانه در ادارهٔ اختلاف، تشخیصِ اولویت و پذیرفتنِ پاسخ‌گویی؛ مستقل از سن و عنوان.

جونیوریسم سیاسی: واکنش‌محوری، هیاهو و اثباتِ خود از راهِ کوچک‌کردنِ دیگران؛ اصطلاحی رفتاری در این کتاب، نه برچسبِ سنی.

انسجام ملی: ظرفیتِ همکاریِ پایدار میانِ نیروهای متفاوت بر اساسِ هدف و قواعدِ مشترک؛ بدونِ الزام به یکسان‌شدنِ همهٔ عقاید.

پهلویسم آینده‌گرا: در نگاهِ نویسنده، استفاده از سرمایهٔ تاریخی و نمادینِ پهلوی برای آینده‌ای سکولار، قانون‌مند، توسعه‌گرا و متکی به انتخابِ مردم.

منابع و یادداشت‌ها

ارجاع‌های شماره‌دارِ متن به منابعِ زیر اشاره دارند. پیوندها در ۳ نوامبر ۲۰۲۶ بررسی شده‌اند. روایتِ عضویتِ حزبی، درس‌های برلین، تجربهٔ شخصیِ شبکه‌های اجتماعی و تغییرِ موضع، روایتِ خودِ نویسنده است. برداشتِ او از وزنِ نسبیِ جریان‌ها و اثرِ سیاسیِ رویدادها، با آمار یا نتیجه‌گیریِ قطعیِ پژوهشی یکسان نیست.

۱. بخشایش، پیمان. «زندگی‌نامه و سوابق عمومی و علمی». وب‌سایت نویسنده. برای محل تولد و زندگی، سمت‌های حرفه‌ای و مسیر پژوهش. https://seculardemocraticiran.world/about/peyman-bakhshayesh

۲. بخشایش، پیمان. «دربارهٔ جراح». وب‌سایت حرفه‌ای نویسنده. برای تحصیل پزشکی، آموزش در سوئد و دوره‌های آلمان و بریتانیا. https://peymanorthopaedics.world/about/

۳. Georgetown Institute for Women, Peace and Security. The Future of Iran’s Democracy Movement. گزارش نشست فوریهٔ ۲۰۲۳ و انتشار منشور مهسا در ۱۰ مارس. برای تاریخِ نشست، گزارشِ بازنشرشده در وب‌سایت شاهزاده رضا پهلوی نیز تاریخِ ۱۰ فوریه را ذکر می‌کند. https://giwps.georgetown.edu/events/the-future-of-irans-democracy-movement-event/ و https://rezapahlavi.org/en/events/iranian-leaders-gather-at-georgetown-with-a-message-of-unity-for-post-revolutionary-iran

۴. دفتر شاهزاده رضا پهلوی. Historic Visit to Israel. اعلامیهٔ ۱۶ آوریل ۲۰۲۳ دربارهٔ سفرِ برنامه‌ریزی‌شده، پیامِ دوستی و موضوعاتِ همکاری. تاریخِ اعلامیه با تاریخِ آغازِ سفر یکسان فرض نشده است. https://rezapahlavi.org/en/events/irans-crown-prince-reza-pahlavi-visits-israel

۵. British Museum. Cyrus Cylinder. معرفیِ اثر در Google Arts & Culture؛ شرحِ فتحِ بابل و سیاستِ بازگرداندنِ مردمان و تصریح به نیامدنِ نامِ یهودیان در خودِ متنِ استوانه. https://artsandculture.google.com/asset/cyrus-cylinder/4wHjbQnYhZgzVQ

۶. Encyclopaedia Iranica. Judeo-Persian Communities VI: The Pahlavi Era, 1925–1979. مدخلِ تاریخی دربارهٔ موقعیتِ یهودیان ایران، گسترشِ فرصت‌ها، روابطِ ایران و اسرائیل و تنش‌های باقی‌مانده. https://www.iranicaonline.org/articles/judeo-persian-vi-the-pahlavi-era-1925-1979/

۷. International Atomic Energy Agency. GOV/2025/50. گزارشِ منتشرشده در سپتامبر ۲۰۲۵؛ بخشِ تحولاتِ اخیر و گاه‌شمار، بندهای ۸ تا ۱۲. ثبتِ حملاتِ ۱۳ تا ۲۴ ژوئن و مشارکتِ آمریکا. https://www.iaea.org/sites/default/files/documents/gov2025-50.pdf

۸. President of the United States. Letter to Congressional Leaders on United States Military Operations in Iran. 23 June 2025. DCPD202500715. تاریخِ ۲۱ ژوئن در نامه بر مبنای بیانِ رسمیِ آمریکا آمده است؛ برای اجتناب از ابهامِ منطقهٔ زمانی، متنِ کتاب از «ژوئن ۲۰۲۵» استفاده می‌کند. https://www.govinfo.gov/content/pkg/DCPD-202500715/html/DCPD-202500715.htm

۹. بخشایش، پیمان. «پهلویسم آینده‌گرا؛ ظرفی سیاسیِ ماگزیمالیستی برای اپوزیسیون ایران». ژوئن ۲۰۲۶، نسخهٔ موجود در گوگل‌درایو نویسنده. برای تداومِ دیدگاهِ نویسنده دربارهٔ ظرفیتِ جذب و قواعدِ مشترک؛ نه شاهدِ مستقل برای همهٔ ادعاهای تاریخیِ آن نوشته. https://docs.google.com/document/d/1It1-aZ3-hFjXD3U5oCG59nSkq61wGtHO/edit

۱۰. بخشایش، پیمان. «پهلویسم و عملگرایی سیاسی». ژوئن ۲۰۲۶، نسخهٔ موجود در گوگل‌درایو نویسنده. در این کتاب از چارچوبِ رفاه و کرامتِ مردم و تمایزِ آینده‌گرایی با گذشته‌گرایی استفاده شده است؛ ادعاهای خبریِ آن نوشته دربارهٔ توافق‌های سیاسی به این کتاب منتقل نشده‌اند. https://docs.google.com/document/d/1XRxSWXPnNaVQfs75vhAyz5ZXk5rFQDUN/edit

۱۱. Suler, J. The Online Disinhibition Effect. CyberPsychology & Behavior. 2004;7(3):321–326. DOI: 10.1089/1094931041291295. /https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/15257832

۱۲. Brady, W. J., McLoughlin, K., Doan, T. N., & Crockett, M. J. How social learning amplifies moral outrage expression in online social networks. Science Advances. 2021;7(33):eabe5641. DOI: 10.1126/sciadv.abe5641. /https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC8363141

۱۳. Rathje, S., Van Bavel, J. J., & van der Linden, S. Out-group animosity drives engagement on social media. Proceedings of the National Academy of Sciences.

2021;118(26):e2024292118. DOI: 10.1073/pnas.2024292118.
https://www.pnas.org/doi/full/10.1073/pnas.2024292118

۱۴. Iran Prosperity Project. صفحهٔ معرفی پروژه و بخشِ Four Principles، با معرفیِ نسخهٔ مارس ۲۰۲۶. ارجاعِ این کتاب محدود به چهار اصلِ درج‌شده در صفحهٔ عمومی است؛ پیشنهادهای سازمانیِ کتاب برنامهٔ رسمیِ پروژه نیستند. https://www.iranprosperityproject.com/en

۱۵. بخشایش، پیمان. «برچسب امنیتی و خطای راهبردی در اپوزیسیون ایران». ۲۳ اکتبر ۲۰۲۶.
https://seculardemocraticiran.world/writing/security-labels-strategic-error

۱۶. بخشایش، پیمان. «آشتی‌پذیری». ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶. https://seculardemocraticiran.world/writing/ashti-paziri

یادداشتِ تصاویر

جلد و تصویرهای داخلی برای این کتاب با کمک هوش مصنوعی تولید شده‌اند. شخصیت‌های کارتون‌ها تمثیلی‌اند و تصویرِ مستندِ اشخاص یا رویدادهای واقعی نیستند. پرچمِ ایران در این طراحی‌ها، مطابقِ هویتِ بصریِ اثر، پرچمِ شیر و خورشید است.

مشخصاتِ اثر

پاچه‌گیری سیاسی در فضای مجازی؛ در نقد دشمن‌سازی و در دفاع از انسجام ملی. دکتر پیمان بخشایش، MD, PhD, MBA. نسخهٔ مصور فارسی، ۳ نوامبر ۲۰۲۶. دیدگاه‌های سیاسیِ اثر متعلق به نویسنده است. متنِ کتاب، پیشگفتارِ شخصی، دوازده فصل، نتیجه‌گیری و پیوستِ کاربردی را دربرمی‌گیرد.

پاچهٔ یکدیگر را رها کنیم

چگونه مبارزه برای آزادی، به مسابقهٔ تخریبِ دیگر مخالفان تبدیل می‌شود؟
کتابی صریح از دکتر پیمان بخشایش دربارهٔ خلوص‌گرایی، اقتصادِ غنیمت، بازارِ خشم و مسئولیتِ ساختنِ انسجام ملی.

